

دیحیم عابد و ساجدی ^(۱)

هر کاد گفت ^(۲)

— موریس عزین ^{گمان} میگنم باندازه لزوم پتو گفته ام آنکسی را که شما خدا انگاشته اید فی الواقع عقل فعالی بیش نیست این عقل فعال مطلقاً از عوالم الهی ماقوچ خود خبری ندارد و نهایت خوش باوری و ساده لوحی است که خود را خدای واحد و حقیقی میشمارد . اگر ^{صفحه ۱۶۶} جلد اول تاریخ کلیساي تصنیف سماحت ماب «دوشن (۱)» مراجمه شود ملاحظه خواهد شد که نام این «عقل فعال» (۲) خود پسند کوته فکر «بالدا با اوت (۳)» است

۱ — Du Chesne (Monseigneur Louis Marie Olivier) : یکی از روشناییه و علمای آثار قدیمه و از مشاهیر مورخین آنخیفرانس (۱۸۴۲ — ۱۹۲۲ م) که دارای مصطلح سیار است در خصوص قواریخ کیسه و حوالات قرون اولیه مسیحیه . از جمله این شخص کتابی است نامه ای ریختن آنکیسه که در ۱۹۰۶ م لو شده است در ۱۹۱۰ م عضوا کناد می فرانس شده است و در ۱۹۲۲ م در شهر رم وفات گرده است .

۲ — ترجمه لغت دیبورز (Démourz) است و آن مشتق از کلمه یونانی ^{دیبورز} میشود . لغت عقل فعال (دیبورز) دومورد استعمال این لغت و اصطلاح قیسی میشود . لغت عقل فعال (دیبورز) دومورد استعمال دارد :

یکی در اصطلاح فلسفه . قدیمی فلسفه یونان شخص ذات الوهیت ^{پیشتر داشد} که خود بتفهه قیسم برخلق دنیا نموده ناشد زیرا مناسبتی بین مادی صرف و مجرد صرف است بس ناید امر متوسطی بین ذات الوهیت که مجرد صرف است و عالم کون که مادی صرف است موجود ناشد انکسانفورس (Anaxagore) اصول و قوانین عالم ماده را موجه دنیا پیشترد از مسطو میگفت خلقی که متناسب با کمال ذات الوهیت ناشد حر در خودش در عالم خارج وجود ندارد — ایقوریون میگفتند که فرض آنکه این عالم شرور و مساد مخلوق خدا آبان ناشد بخلاف ما خوبی و بزرگی خدایان است این نظر به سبب آن شده که نصور صادر اولی نمایند یعنی فرض کنند که حریقی از ذات الوهیت متجزی شده و آن حر همان کارگری شروع مخلق دنیا نموده است این صادر افلاطون عشق مید است سایرین

بادی شاید تو باین مورخ کلیسائی مذهبی بیشتر عقیده مند باشی تا پعن که فرشته توام، در هر حال دیگر باید بروم خدا حافظ.

اول مخلوق و اول صادر را عقل داشتند یا بروح کون نمیر تعوده آند وهم گفته اند که اگرچه این روح از حقایق و آرواح مجرد است ولی در مقام مادون خالق حقیقی واقعی است چنان‌که چنان گفته‌اند که این روح بواسطه تهاس با عالم کون و فساد و دنیای مادی خود فاسد گردیده و از ارواح ساقطه محسوب شده است.

ورد دیگر استعمال کلمه دیورز (عقل فعال) در اصطلاح لاهوئیون یعنی طبای مذهب است؛ و اجمالاً تفصیل آن اینستکه : در قرن دوم پیلادی جلاعتی بر آن شدند که دوایت نصاریه را با فلسفه شرقیه و یونانیه معزوج سازند و از این مرتع فلسفه مسکنی تشکیل دهند و بدینکه مدار گفتگوی آها بود مثا عالم و سب شروری که در آن ظاهر است بود این طایله نظر ناتکه مذهبی بودند که ممکن است . عرفت تامه واصل شد و پس از وصول بحقیقت تامه جمیع قضایا حل تواند گشت . باین جهت این فلسفه طذهب « الادریه » و بیرون آن « الادریون » نامیده شده اند (الادریه یعنی *gnosticisme* گفته می‌شود که مشتق از کلمه بونا) « *gnose* » که معنی آن « مبنهم » و « مبدانم » است اشهر و اعظم حکمای ادریون والان نن (Valentn) است و طریقه مباحث آن والان تیانیسم (Vaæentianisme) نامیده می‌شود . خلاصه آراء والان نن اینستکه : خدا ایمی داؤلی است یعنی ایندیا و انتها ندارد و کمالش فوق آدرانکه است و آن اب مصدر خیر است (اصطلاح افلاطون « مثال خیر ») اما ماده مصدر شر است و ماده هم آندی و بذات خود موجود شده است و خدا و ماده مستقیماً کاری باین عالم مادی ندارد ولی بین ذات الوهیت و دنیای مادی عقل فعالی است (Demiurge) ایندیبا مخلوق عقل فعال است ، لعله که « دیورز » یعنی « سازنده » والان « عقل فعال » را فقط مقابله خدای حقیقی می‌شود . در مباحث تمام بیرون آن مذاهب متنوعه ادریه اصل مهم می‌فرض است که بین عالم ماده و حقیقت محض خالص الوهیت پاک یا چوپان و بواسطه لازم است زیرآیندگه دکر شد ادریون خواسته اند بین کتب مقدسه و فلسفه یونانیها توفیق داده ناشند و چنان‌که شاهده می‌شود این فکر شبیه است با چوچه هرثورات بلایکه تغییر شده و افلاطون « مثل » نامیده و رواجیون « عقل فعاله » نامیده‌اند.

مودیس گفت:

— بمان.

آرکاد جواب داد:

— نمیتوانم.

مودیس باصرار والحاج گفت:

— ساختا که ترا باین آسانی رها نمایم خیر ممکن نیست بگذارم تو باین نحو
بروی تو مرد از فرشته موکل خود محروم داشته‌ای خودت هم باید جوان
خسارات وارد را بتعانی بالله فرشته‌شی دیگر نمی‌لده.

آرکاد باحال تعرض جواب داد که ابدأ در قوه او نیست که چنین تقاضائی
دا پندرد و از آنجائیکه با موزع کل ملائکه موکلین میانه‌شی ندارد دراین موضوع
ابداکاری ازاوساخته نیست آنگاه تبسی نموده گفت:

— نه مودیس عزیزم خودت ملک موکلی از بالداراوت بخواه.

مودیس پیطاقت شده فریاد زد:

— نه ! نه ! بالداراوتی در کار نیست ، تو فرشته موکل من از من گرفته‌شی
خودت هم باید اورا بمن بازدهی.

آرکاد گفت:

[ذیل صفحه ۲۸۰] — ۲ — عقل معال (دمیدر) صائم و بیدید آرنده‌شی را
اویتها (Ophites) بالداراوت (Yalda-Bal-out) مینامیده‌اند (اویتها هم
یکی از آحزاب بدرویون هستند و از جمله مبتدعین قرن دوم مسیحیت محسوبند) کلمه بالداراوت
یعنی زایده از هرج و مرچ با زایده از ذرات مبنویه حالت عوالم قبل از خلقت « ای عقل
فعال را از ارولح ساقطه پنداشته او را خالق و صائم دنیا شرده و حاکم و راقد بر آن
دانسته‌اند و میگویند که بالداراوت مثان خود پسندی و حتی مادر شجاعیه است و اوین
خدای حقیقی و عالم ماده حائل و واسطه است .

— افسوس که از من بین نمیاید ،

موریس بینوا گفت :

— ها آرکاد چون هصیان ورزیده‌ئی اینکارا از تو بین نمیاید ؟

آرکاد :

— بلی .

موریس :

— بواسطه اینکه دشمن خداهستی ؟

آرکاد :

— بلی ،

موریس :

— چون روح شیطانی هستی ؟

آرکاد :

— بلی .

موریس جوان فریاد کشید :

— بسیار خوب ! پس حالا من ملک موکل تو خواهم شد بنابر این دیگر ترا رها نمی‌کنم .

بس از اینکلام موریس داسپارویو آرکاد را برای خوردن صدف دریائی باخود برد که از دپ ...

فصل بیست و ششم

گنکاش

قرشتنگان عاصی بر حسب دعوت آرکاد و زیتا در محلی موسوم به «ژون شر» [۱] در گنار رو و خانه سن در تالار تئاتر متروک مندرسی که پرس ایستار از طباخ چرکینی موسوم به باراتان کوایه کرده بود جمع شدند سیصد قرفشد، روی نیمکت ها و در گرسی ها مجتمع بودند در روی صحنه لاثاتر که بقاوی زبانه های بیابانی باز آویخته بود یک میز و یک گرسی دسته دار و چند گرسی دیگر دیده میشد. دیوارها که باب ورنک و سفیده تخم مرغ و صمغ گل و موجان رنگ آمیزی شده بود دوشوره پوشده شده چندین جا شکاف خورده و بوسته بوسته در چشمکه شده بود و همین خرابی و بدھبندی تالارهم گویا برآهیت و عظمت و بسیاری شور و هیجانیکه در آن محل دیده میشد افزوده ویشن آنرا جالب توجه قرار میداد. موقعیکه پرس ایستار از جمیعت در خواست نمود که هیئت رئیسه ای برای خود انتخاب نمایند و هدوآرئی انتخابی جمهیت را معین کنند اولین اسمیکه بقدام جمیع حضار خطور نمود نام کسی بود که صیتش دنیا را برگرداند است ولی یکنوع احترام شبهه به پرسنلی بر تمام دهانها مهر خاموشی زده بود و پس از لمحه ای سکوت نکن که در آن مجلس حاضر نبود با تفاق آراء برای است منصب شد. آرکاد که جایش بین زیتا و یکنفر فرشته ژاپونی معین شده بود طولی اکشید که ناین عبارت شروع صحبت نمود.

— ای ابناء آسمان! ای ورقا! شما از قید رقت آسمان رسته اید و نوع عبودیت کسیرا که خودوا بهوه مینامد ولی ما اینک باید بنام واقعی او که یالدا بالوت

ویرا بنامیم تکان داده اید ، این بالدارالاوت خالق عوالم بست بلکه فقط یك
فعال جاهل و وحشی است که یك جزء و ضیع و نسیار کوچک دنیا را در
له اقدار خود آورده و در همان جزء خفیر تهم درد و مرک کاشته است
انه آسمان آدون از شما میظلم رأی خود را بیان نماید که آیا همه
قید که بر ضد این بالدارالاوت صلیم و ویرا از بیخ و بیرون برآند از یم ؟
یك ماںک که مرکب از اصوات جمیع حصار بود در جواب گوش رسید:
- ملی موافقیم .

و چندین فرشته بکدفه بصدای آمده قسم باد میکردند که در گوه مقر
الاوت صعود خواهند خود و دیوارهای شب و سنک سماقی را سرنگون
نم ساخته جبار آسمانها را در باریکی های ایمی پر قاب خواهند کرد .
ولی ماںک صاف و رسائی آن اصوات درهم و برهم را شکافتند گفت :
- ای کفره فیجره ای خارقین مقدمات ای دیوا آگان نا بکار تلو سید
خود بالرزید ، که اینک بقدرت خداوندی نشنا دواز است .
گوئندۀ این کلام فرشته مؤمنی بود که ایک جذبه ایسان و عشق آرزوی
امجد و مفخرت مؤمنین نایین و شهدا را میکشد و ازانیجا که مانند
خود خسود بود میخواست از قشگی و زبانی فداکاری معروف نماید
؛ آن جهه شیوه ناسان ناشد این بود که خود را با این کفره طرف نموده
رد که در مقابل کفریات آنها مقاومت و ایستادگی نموده آنها را مفجع
سازد و بالآخره مورد ضرب انها واقع شود .

جمیع حصار با آنکه های آمیخته به غایض و عصب متوجه او شدند و آنها یکه
بودند اورا زدند
فرشته بالهجه صاف و تندي فریاد میزد .

- المَجْدُ لِلَّهِ أَكْبَرُ - المَجْدُ لِلَّهِ أَكْبَرُ -

یکی از فرشته‌کان متمرد نطوری گردن او را فشود که انا شید سبحانی و حملو
ثای خداوندی دو حنجره‌اش شکسته شد خلاصه بینوا بر زمین افتاده پایمال
حضور گردید .

پرسن ایستاد از زمین بلندش نموده نا دو انگشت بالهای او را گرفته بعد
خود ماتند ستوی از دود برویا ایستاده در چه ئی را که احدی جز او قدمش باز
نمیرسید باز گرده آن فرشته مؤمن مقدس را از درز پنجه بیرون انداخت
دوباره جمعیت مقرون ناظر از اتفاق شده آركاد دنیاله سخنان خود را گرفته گفت :
— رفقا ایش که در عزم خود حازمیم ناید در جستجوی طرق اجرای
نقشه خود برایم و اهترین راههارا انتخاب نمائیم پس لازم است سخت و گذاش
کنیم که چگونه نایست وارد عمل شد آیا ناید بقوه قهریه ندشمن حمله نمائیم
یا بهتر آن است که تثبیت هدک سلسله اشاعات و تبلیغات که مستلزم طول مدت
و صبر و حوصله است شده اندی اندک ساکنین آسمانها را با مر خود دعوت نمائیم
تمام جمعیه یکه صدا فریاد فردند :

— جنک ! حنک !

و چنان حرارتی در حضور مشاهده میشد که بخيال میرسید آواز شپور
حنک و لانک طبل هم شنیده میشود .

ئوفیل که دو واقع علی رغم خود از ور پرسن ایستاد در آن جمعیه حمره
یاف، اود قیام نوده نارگی پرایده و هیئتی رژولیده و حالتی غمزده و محزون گفت.
— در ادران چه را که میخواهم گویم حمل بر سوء نیست من نکنده و
بدانم که در این سخن تنها چیزی که ماهم من است محبت و دوستی نسبت بشما
ها است اگرچه من یکنفر موسیقی دان یعنوائی بیش نیستم ولی سخن ما

پذیرید و یهیئ داشته باشید که تشهیه هایی ریخته اید این دفعه هم عقیم و بلا
تیجه خواهد ماند و در مقابل حکمت الله که همه چیز را پیش بینی نموده است
کاری از پیش بخواهید برد.

توفیل بله بس از این صحبت در حالیکه بازان سخریه و اسازاء بروی
بسارید بجای خود نشد و آرکاد در تعقیب سیخان خود گفت.

— البته صحیح است و من در این قسمت معارضه ئی ندارم که بالداباوت
له چیز را پیش بینی میکند ولی در عین این پیش بینی مرای اینکه صفت اختیار
مارا سلب نکرده باشد و جباری گر میان نیاید طوری سلوک میکند که گویا هیچ
چیز را پیش بینی ننموده است هر دم مضطرب و حیران و متوجه است وحوادث
بسیار محتمل الواقع ویرا نغلت میگیرد بطوریکه سرگم میشود بلی ایکه
بالداباوت خواسته است موضوع آزادی و اختیار بودن مردمان و فرشتگان را ناعلم «
مستقبل خود یعنی با علم از اتفاق هر چیز شده است که داعماً دچار
مشکلات مغلق ولاینحلی باشد و هر دم دستخوش سرگردانی های وحشت آوری
شود اعلاوه عقیده من بالداباوت هیچ وقت قادر بست دور تر از نوله بیسی
خود را نمیکند وابداً قوئی پیش بایسی بدارد از جمله مطلقاً اظهار داشت که آدم
ابوالبشر ناقر مایی کند و عصیان ورزد دیگر آنکه قبل از خلق شر آنقدر خنامت
آنها کم احساس نموده بود که نزودی از خلفت آنان نادم و پیشمان شد و آها
و جمیع جوانان را که به چوچه من الواقعه مستحق سرزنش و ملامت نبودند دو
آنها طوفان غرق نمود از حیث جنبه تمک نظری و گویا فکری و بی اصریری
میتوان اورا به «شارل دهم» که پادشاه منتخب و ممتازش محسوب داشت تشییه
نمود باری اگر مقداری با حزم و احتیاط حرکت کنیم باسانی مینوایم اورا نغلات
بکرم گمان میکنم نظریات من سبب افهام برادرم شده باشد،

تئوفیل حواری نداد زیرا اگر چه خدا دوست بود ولی متو سید که بلای او
فرشته مؤمن مقدس بسرش بیاید،
یکی از فرشتگان بسیار ادب و فاضل جمیعت موسوم به «مامون» که کاملاً از پادشاه
و نظریات برادر آسمانی خود ارکاد اقایع نشده و دگفت
- درست در اطراف این قصبه تدبیر و تأمل نمائید البته صحیح است
اطلاعات عمومی و مراتب علم و تهذیب بالدا مالوت کم شده و محدود است و
نایید دانست که تا مغراستخوان سر از است تشکیلات پهشت کاملاً عسکری و بکار
م روی اصول صفت زندگی و نظام مستقر است اطاعت مخصوص مثل قانون مطلق
ازمه تجمیل شده است فرشتگان تشکیل قشوون منظمی میدهد حالا این اوضاع
را با ترتیب «شانز لیزه ائی (۱)» که «ویرژیل» شرح میدهد مقایسه نمای
در شانز لیزه هرچه هست حریت و عدل و حکمت است اشباح انگان در جنگلها مور
ما کمال البت نایکدیگر سرگرم میباوره اند در صورتیکه در آنجان بالدا باز
سکنه غیر نظامی دیده نمیشود لیکه جمیع افراد داخل در صفت اند و ما
هر کسی در دفتر فشوون است شده و نهاد مخصوصی دارد مختص کلام آسا
عنای یک قسم سر باز خانه است و با متوان آن را یکنوع میدان معاوره محسوا
داشت، در همه اینها بدقت فکر کنید.

آوراد جواب داد که لازم است در حقیقت او ضایع و کنایات احوال دش
نظر شود و این داشت که تشکیلات نظامی پهشت بدشاه «گله‌گاه»

۱ — Les champs Elysées : — بر حسب معتقدات آنها طبری مقام نکن
وارار است در عوالم اخروی در این عالم نه درد هست و به بیری آنچه هست سرمه
شادها، ولدت حسد و روح و صلح و صفا و لطف و ردائی است

۲ — Glé-Glé : نام پادشاه مذکوت داهویه یکی از مقاطعات افریقای خوش
که در ۱۸۹۲—۱۹۸۴ توسط دولت فرانسه علاؤ و مملکتش صدمیه مسکنرات افرید
فرانسه شده است.

شیله تر است تا به پرس (۱) « فردیلک کیم (۴) » و ارای اثبات صحبت خود گفت :

— در موقع عصیان اول هم که قبل از ابتدای زمانها بود جنک دو روز بیش طول نگشیده بود که عرش بالدا با اوت ارزه درآمد الیه صحیح است که عقل فعال فائق آمد و او عصیان غلبه جست اما باید دانست که چه چیز سبب فتح او شد ؟ علمت فتح او بیش آمد و تصادف طولانی بود که در بحبوحه جنک پیش آمد صاعقه تو شیطان واعوان و اهارش بازیدن گرفته آنها را خرد و خمیر وسیاه گرده از با درآورد بلی بالدا با اوت فتح خود را بصاعقه مدیون است صاعقه تنها سلاح او است و گاهی این سلاح را سوء استعمال نموده در غیر موقع نکار میبرد مثلا در وسط ارق و وعد است که قوانین خود را جهراً ورسماً اعلان نمود (۳) و چنانکه بی گفته است : آتش پیشو او است [۴] »

— Prusse : — هستین دول اتحاد آلمانی که پای تحت آن شهر ران و بلاد عمده آن کولو — رسلو — فرانکفورت — هالبور و ماگدبورگ است و فریب ۴۷ میلیون عوس آن میباشد اهالی پروس چندین قرن است که نصف رشدت و حکم حوثی معروفند

— Frédéric Le grand — فردیلک دوم . برگزینیں پادشاه مسلطه «وهن» دارن « پروس که علاوه بر اینکه یکی از امپال و حنکویان نامدار است مدر و سائنس معروف شمرده میشود وهم بسیار نعلم و ادب را غیر بوده است .

— اشاره به اینکه بوردهم سفر خروج تورات آیه ۱۶ و ۱۷ که این آن این است . و دائم شد در در در سرم بوقت طنوع صبح که دعدها و دویها ایز علیطه برسته ببدیار آمد و آوارگر نای سبار سخت بطوریکه تمام فوم که در لشکرگاه پیرون آورد و در پایان یکوه ایساده » .

— اشاره به آیه ۱۸ اینکه بوردهم سفر خروج تورات که این آیه آن ایست : « نهانی کو سیارا دو فروگرفت زیرا خداوند در آس ر آن بروی کرد الی آخر آیه »

باری « سنک » فیلسوف گفته است که چون صاعقه فزود می‌اید عده بسیار قلیلی را در معرض خطر میاندازد ولی همه را میتوسانند این تبصره برای مردمان قرن اول مسیحیت تبصره صحیحی بود ولی دیگر امروز در موضوع فرشتگان قرن بیستم صادق در نمایند یکی از بیزهای که مدلل میدارد که یوه با وجود داشتن وعد ورق چندان قوی نیست خوف و خشیت بسیاری است که از ساختن برجی که از خشت و قیر بود [۱] حاصل نمود مختصر کلام و قبیله هزاران ارواح آسمانی باشد رس داشتن آلات مستحبه از علم جویید باسمان حمله نمایند آیا شما رفقا تصور میکنید که این کنه و دار منظومه شمسی را فرشتگانی که هنوز مانند جنگجویان عهد « ابراهم [۲] » مسلح اند تاب مقاومت خواهند آورد؟ جنگجویان یوه هنوز تا نامروز کلاه خود های طلائی و سپاهی های العاس بکار میبرند میکنیل که بهترین قائد وی است جز جنگهای

۱ - اشاره به ناپ باردهم سفر نکونی از آب اول بین که فص آن این است : « تمام جهانپان را یک زبان و یک لغت بود و وانم شد که چون از مشرق کوچ بگردند هموادیشی در زمین شکاف بافتند و در آنجا سکنی گرفتند و بیکدیگر گفتند بیاند خشته ای از ام و آنها را خوب بیزیم و ایشان را آجر بجای سنک بود و قبر بجای گچ و گفتند بیاند شهری رای خود بنا نماییم و برجی را که مرض ناسیان برسد نامی برای خوبشتن بسازیم که رزوی تمام زمین پرآکنده شویم و خداوند اروی تود تا شهر و برجی را که « آدم » میگردند لاحظه نمایند و خداوند گفت همانا قوم یکی است و چم ایشان را یک زمان و این کار را شروع کن که اند والآن هیچ کاری که نصد آن بگذند از ایشان بمعنی بخواهد شد اکنون نازل شویم و زمان ایشان را در آنها مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را افهمند پس خداوند امها را از اعما بر روی تمام زمین پرآکنده ساخت و از بنای شهر پار مانندند از ان سب احرا را نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل چهار را مشوش ساخت و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پرآکنده نمود ».

۲ - مقصود ابراهم بدر حضرت اسعن و حضرت اسعبیل است .

تن هن فن دیگری در علم حرب نمیداند هنوز عربه های جنگی زمان فراعنه را آخرین ادوات جنگی میشمارد و هیچ وقت اسم نیزه داران مقدونیه نی (۱) بکوشش نو سیده است.

آرکاد جوان بدین منوال صحبت مقایسه بین جنگجویان قیان بسته بالدار بالوت و افواج حساس و باشور انقلاب را مدتی ادامه داده پس از آن در موضوع متامع ژروت روسائل مالی بمحابه پرداختند.

زینتا با اطمینان خاطر میگفت که برای شروع جنگ بعد کفایت یول موجوددارند و مخازن کرسن لائی متفاشر داده شده است و علاوه آنکه بیک قائم خودش اعتبار برداشی ایجاد خواهد نمود.

محابه و گفتگو با حرارت تمام درهم و برهمی سیار در جریان بود ناصافه در این کلکاشستان فرشتگان هم مانند مجتمع نبی نوع بشر حرف های بیوهه بسیار گفته میشد هر اندازه که با خذ رأی نزدیکتر میشدند بهمان اندازه هیاهو و درهم و برهمی بیشتر و شدید تر میشد از مسائل مسلمه عیکه احدی معارض آن نمود این بود که فرماندهی کل و سپهسالاری سپرده بکسی خواهد بود که برای اولین مرتبه علم عصیان را برادرانش است ولی از آنجائیکه همه آزومند بودند که جزو صاحب منصبان فردیست شیطان باشند هر کسی در ضمن آنکه صفات لازمه مرد جنگی را شرح میدارد دلایل انتخاب صاحب منصب قابل را ذکر میکرد درواقع خود و اعرافی مینمود و یهین نظر بود که آنکه جوانترین آن فرشتگان عاصی باسرعت این کلمات را بحضور القائمون:

— خوشبختانه در قشون یالدار بالوت فرماندهی نسب سابقون الساقون

— La phalange macédoniennoe — سرشار ترین ووج اسکندر کبیر که غالب

الوحان خودرا به سالات این فوج غدیون بوده است.

است و علیهذا کم احتمال میرود که مردان جنگی و صاحب منصبان عالی مقام زمامدار فرماندهی و سپاهالاری باشند زیرا پیشرفت و نجاح در فرماندهی مربوط بطول مدت اطاعت نیست و نقشه های بن رک جنگی را از راه دانستن جزئیات فنی نمیتوان طرح نمود چون تواریخ قدیم و جدید مراجعه کنیم مشاهده میشود که جنگجویان بن رک و ابطال نامدار یا از طبقه سلاطین بوده اند مانند اسکندر [۱] و «فردریک» یا از طراز اشرف مثل «قیصر» و «تورن» [۲] یا نظامیان بد مانند «اوناپارت» مورد ذی فن و متخصص همیشه بست و یا متوسط است. رقما باید رؤسائ و فرمانفرمايان عاقل و با هوشی برای خود انتخاب نمائیم که در بیار عمر و عقوبان شباب باشند یکنفر یا مرد ممکن است تعداد فتح و ظفر برایش ناقی مانده باشد ولی برای ندست آوردن این فتح و ظفر باید جوان بود. یکی از ملائمه سار و قین که شخص فیلسوف منشی بود بعد از آنکه لکورنکری خطابه رفته گفت.

— هیچ وقت حکم از عالم دقیقه ملیقه و از فیون معینه محسوب نیوده است الله باید صدیق بود که ذکالت بلک اژاد یا فکر و استعداد یک نفر بدو ن اور نیست اما چگونه میتوان صفات و مقایلی را که برای قائد کل جنگ آتش لازم است فعلاً شمرد؟ زیرا در حق آبده عده جنگجویان و حرکات عسکریه نسیار بیشتر

۱ — Alexandre le grand یا اسکندر کبیر پادشاه مقدونی که در ۳۵۶ قبل از میلاد متولد شده و در ۳۲۳ قبل از میلاد وفات نموده است — اسکندر که در ۳۳۶ قبل از میلاد تحت پادشاهی رسیده است پس از مطیع کردن پوان نتیح آسپا برداخته از خانه برداریوش آخرین پادشاه هخامنشی علیه چسته بوا آبران دست یافته است.

۲ — Turenne . یکی از نامدارترین ابطال و جنگجویان فرانسه که در ۱۶۱۱ میلادی متولد شده و در ۱۶۷۵ م مقتول شده است .

آن خواهد بود که عقل و هوش یکنفر آدم بتواند آنرا ادرال نماید زیرا همان ازه که وسائل فنی دوزبرور تر زیادتر و متعددتر میشود راههای خطط و اشتباه الی مالاهمایه بیشتر میشود تحسی که هوش و ذکارت رئسا را تکلی فالج مینماید بنکه توسعه داشته نظام درجه معینی و سید تقریباً همان درجه ای که اروپائیان مشق ما نزدیک است مان درجه لرسد دیگر با هوش ترین قائد والیله توین سردار یک عرض اند واذ نقطه نظر یکفايتی هردو مشاه و معائل یکدیگر نه رلت نتیجه از تجهیزات جدیده اینست که روز سوی قانون عدد دقیق تر و منظم تر صدق زده و بر قضایا تحمیل میشود

از مساعیات است که ده تقریباً ملک عاصی از ده تقریباً ملک بالدا با اوت شجاع و بتراند ولی ابدآ مسام نیست که یک میلیون فرشتگان عاصی از یک میلیون شتگان بالدا با اوت شجاع تر و بهتر باشد . اعداد نزدیک در جنگ هم مثل ر موارد هوش و مزایای فردی و شخصی را نفع یک قسم روح اجتماعی نار ندوی و اندیشه از میان میدیرند .

هبا هوی مکالمه و مباحثه حضار بحدی بود که صوت فرشته فیلسوف شنیده شد معاذل او در وسط ای اعتصاب عمومی خطأ خود را بیان رسانیده فربادهای دعوت بقدام و وعده های فتح و طفر از منبی خطوات بلند بود از هرگوشه مدح شمشیر مدافیم حقوق حقه بگوش میرسید او سیمه کسف نهای پر هیجان دیست نار سلفاً فتح و فیروزی فرشتگان عاصی تهدیه و تحسین فربادهای «زنده باد حذک» بعدان سماوات صم و لکم میرسیده .

درین آن هیچها و قالو قیل ها بنس ایستار نر منر خطوات مالارقه حالیکه تمام کف آن صحنه در زیر وزن هیکل او در حاله واہن بود گفت : - رفقا شما طالب فتح وظفربید و البته این امری اسباب طبعی و عادی

است ولی اینکه جنک را وسیله فتح و ظفر شمرده اید دلیل نرآن است که ها هنوز دستخوش ادبیات و شعر بید و مشاعر تان در زیر تنقل ارجوز سعاسه پوسیده شده است امروز معکن نیست که فکر جنک در دسافی ادمغه سبک مردان متوجه با افسانه نویسان متأخر داخل شود . آخر - چه چیز است ؟ نه این است که یک قسم مسخره خنده اوری است که ، تهدیج احمقانه حس شاعرانه چنک نوازان وطن دوست است ، اگر نایل یک قسم هوش عملی و نافعی میداشت جنک اینی برداخت ولی نایلیون مردود خیال باید و سرمست ارجوزه های « او سیان [۱] » . عجیبا شماها فرمیزند : « زنده ناد جنک » . ای سبک مغز آن خرافت ماب آخر چه و اشخاص صاحب فکر هوشمندی خواهید شد . صاحبان فکر و هوش هیچو از خواب و خیالهایی که فن حرب را تشکیل میدهند چشم داشت قوت و قدر ندارند و علم و فن حرکات عسکریه و علم مصافت و قلعه بلندی و توه و سایر کارهای عیث و نیهوده را بازیچه میشمارند و اصلا جنک که باش ایل بوسی است عقیده ندارند بلکه عقیده شان بشیعی است زیرا علم است هوشمندان در بی داشتن فنی هستند که وسیله آن فتح را میتوان در یک سچیز و مقابله ئی مکنون داشت .

پرس ایستار در پایان کلام شیشه کوچکی از حیب خود نیرون آورده ایحضور اشان داد و با تسم حاکی از مسرتی فریاد زد
- فتح این است .

۱— Ossian ، نام یکنفر شاه اسکو تلادی پسر فکال پادشاه مقاطعه ئی از آسکولا که نمودون نمیبدهد میشود این شاعر حاکم سرآکه د قرن سوم ميلادي ببرسته ایست روزی از خود یافی گذاشته که در ادبیات هم در و مان تیسم بسیار باغد و مؤثر واقع شده است

(فصل بیست و هفتم)

فصلی که سر یک امر مرموز بهمی که غالباً دولی را بر ضد دول دیگر رمی انگیزد و سبب خراب و دمار غالین و مغلولین میگردد در آن آشکار شود و هم در این فصل قاری عاقل {اگر خواننده عاقلی پیدا شود چیزی که شک بسیاری در آن دارد} در این عبارت مهم تفاخر و تدبیر خواهد نمود که «چک یک نوع تجارت و کسبی است».

فرشتهان متفرق شدند آركاد و زیتا در دامنه اتلال «مودون» [۱] روی علفها نشسته و بروخته سر که در بین درختان بید روان بود نگاه میگردند. آركاد گفت:

در این دنیا در این سجهان که جهاش مینامند و چیزهای پلید و نجس از بسیار بیشتر از اشیاء ظاهر و بقی است هیچ موجود صاحب فکری تصور خواهد کرد که هواند یکندره و یک جرء لا اینجزای آنرا معدوم و نابود نماید ها چیزی را که میتوالیم معاقد شویم این است که معکن است نسبت بعضی از ثبات را بکدیگر و وضع آنها را اینطرف و انظر تغیر دهم و یا ترتیب و آهان بعضی ذرات حیاتی [سلول] را عوض کیم و اگر درست تدبیر شود این آنچه از ما ساخته است همین است و در این اقدام بازگشی که در غرداریم تهای کاری که توانیم نکنیم این است که بعضی چیزها را جاچجا کیم بن ازانکه معارض اول یعنی شیطان را بجای بالدا مالوت مستقر سازیم دیگر همه اگر خود را کرده ایم و عیش ازان نامری موقق بخواهیم شد . . . خوب

۱- Meudon — نام محلی در کار روخته سر در بزدیکی شهر پاریس و بفاصله ۱۱ کلومتری شهر درسای

زیتا حالا باید دانست که فساد در طبیعت و ماهیت اشیاء است یا در ترتیب و وضع اشیاء ؟ این است امری که فهمش ضروری است . زیتا من بسیار مضطرب و پریشان حالم

زیتا جواب داد :

- رفیقم اگر شرط کار و عمل دانستن اسرار طبیعت میتواند هیچجوف کسی موفق بکار و عمل نمیشود حتی کسی زندگی هم نمیکرده زیرا زندگی گوشن عبارت از کار گردن است خوب آرکاد آیا بهمین روایت در عزم واردانه خود سست شده اید ؟

آرکاد بزیتا مهوش اطمینان داد که در عزم خود تزلزلی میدانموده و برآنست که عقل فعال را در ظلمات اندیشه بیفکند
در آن بین اتو میلی در حاده میگذشت ویک قطار گرد و غبار در عقب آن دیده میشدان اتو میل چون از دیگر دو فرشته رسیده ایستاد و یعنی نوک بر گشته بارون اور دهن از دریچه آن نهایان شد

او ردهن سرمایه دار که خود فرشته آسمانی اود بانها گفت .

- سلام علیکم دوستان آسمانی ام سلام علیکم از ملاقات شما سپاه خوش قائم موضوع مهی لود که میخواستم بشما ابلاغ نمایم و به آن این است که بی حس و حرکت باید نخواید هوشیار ناشید تا تواید تجهیز کنید از آن میترسم که اگر کاهله بعاید بالد اناوت شما را اغفلت بگیرد برای جنک خزانه و دخانی بسیار دارید بدون دریع این خزانه و دخانی را بگذرانید . بر حسب اطلاعی که نعن رسیده است هرگز مقرر ب میکائیل مقابله زیادی صاعقه و توب و تفک دو آسمان سفارش داده است بسازند اگر بعزم من اطمینان دارید لازم است بدون درنک پنجاه هزار مخازن جمع و جذب

که ناگی دیگر هم نمایند من حاضرم شفارش ساختن آنرا قبول نمایم دیگر فرشتگان روئشما بخیر از نده ناد وطن آسمانی ۱

بارون اوردنگن این بگفت و در مصاحبت رقصمه و بازیگر زیبائی بطرف سواحل گلزار «لوسین (۱)» حرکت نمود آرکاد از زیدا یوسید :

— آیا باور کردنی است که عقل فعال شروع به تجهیز نموده باشد؟ زیدا جواب گفت .

— ممکنست که در آسمان هم بکارون اوردنگن دیگری آها را وادار به تجهیز و تجهیز نموده باشد آرکاد احظه ئی بفسکر فرورفته گفت .

— آیا باور کردنی است که ما بازیچه دست سرمایه داران واقع شویم؟ زیدا جواب داد :

— عجبا! چنگ یکنوع تجارت و کاسپی است بلی همیشه چنگ تجارت و کاسپی بوده است.

بعد مدتی در ناب طرق اجرای طرح وسیع و عطیم خود غور و بحث نمودند نقشه های هرج و مرچ طلاوه پرنس ایستار را ایسندیده بران متفق الرأی شدند که نخوناگانی و موحشی در مملکت آسمان بتازند و بدست سربازان غبور و تریت شده خود بنیان آنرا نمرزه در اوردند.

باری باوان طباخ ثروتمند که تالار شاتر را فرشتگان مهرد ماجاره داده بود یکی از مخبرین سری اداره تامینات بود در ضمن اخباری که از ان وقایع باداره مرگی نظمیه داد چنان شرح داده بود که اعصابی ان جمعیت سری

— نام محلی در نزدیکی پاریس و در هشت کیلومتری شهر ورسای Louveciennes ۱

در صدد توهه جنایتی نست بشخصی هستند که وی را بصفات سطحی و احمق و ظالم حی ستاید و الابالوت مینامند میخواه اداره نظمه چنان تصور میکرد که این اسم نام غلطی است و محتمل است که مقصود ازان دئس جمهور و یاقنس جمهوریت باشد این اشخاص متامرین ماتفاق اراء تهدیداتی بر ضد الابالوت نعمل اوردند و یکی از آها گه مردی سیار خطرناک و در دوائر هرج و مرج طلبان معروف و مشهور است و تاکson چندین اور بواسطه نوشتن رسائل یا القای خطب اقلایی محکوم شده و خود را پرس ایستار یا گروب مینامد اور نیکی از حیب بیرون اوردند که اگر چه سیار کوچک و کم حجم بوده ولی چنان منظر میامد که انت خطرناکی است اما سایر متامرین را با آنکه « با راتان » همیشه بمحابام اتفاقابیون رفت و امد داشته نشناخته است عالیبی از آها سیار جوان و بی ریش بوده اند فقط دو نفر را که مخصوصا نا خراوت وحدت جانب توجیهی صحبت میکنند اند شناخته نود یکی از کاد آه دو کوچه « سن راک (۱) » منزل دارد و دیگری زانی با اطوار و اخلاق مخصوصه همانه در را ساکن بجهله مو ن ما رتر و این دونفر وسائل تحصیل معاشران معادم بایند.

این اخبار لنظر رئیس داره نظمه اسیار هم جلوه کرد و جان صلاح دانست که قبل از هر کاوی ناشیخ رئیس وزراء دران و صوع مذاکره و مشاوره نماید، قضارا ان ایام یکی از دوره های بیهوده جمهوری سوم محسوب بود و رورهائی بود که ملت فراسه شیفته و دلماهه قدرت و سلطه شده زور را پرستش مینمودند و اعلت انکه بعد کهایت بحیث سلطه و نفوذ حکومت بود خود را قریب به للاک تصور میگرد و با داد و قریاد ناجی بیطلید، رئیس وزرای وقت که وزیر عدلیه هم بود متنه آرزویش این بود که او ناجی طلوب باشد ولی درای ایلک

ناجی محسوب شود لارم بود خطری حیات مملکت را تهدید نماید این بود که خواستگار یک چنین مختاره‌ئی بود لذا از رئیس نظمیه از گفیات واهیت آن خبر سؤالانی نمود رئیس نظمیه تأفصیل هر چه میدانست بیان نمود و گفت از قرائی چنان استفاده میشود که این اشخاص هم بول دارند وهم با هوش و فعال اند ولی اسیار حرف میزده اند و عدد شان بسیار بیشتر از آن بوده که بتوانند در حقا و با توانق نظر کار کنند . وزیر درحالیکه در کرسی بزرگ خود نکیه نموده صندلی را بعقب در گردانیده بود بفکر فروافت ، مبنی تحریرو میک ایام امپراطوری (۱) که پشت آن نشسته بود قالی های قدیمی که بدیوارها آویخته بود ساعت دیواری چوپ چراغهای عهد رستوراسیون (۲) خلاصه همه چیز آن تالار رسمی اصول معطمہ حکومت وزمامداری یعنی مکان و جسارت را که در توالی و تتابع ابوعاع واشکال حکومت ها از اصول لن یلغیر و لن پلیدل است بوی تلقین مینمود بس از مختصه تامل و تفکر چنان از مقدمات فکر خود استنتاج نمود که نایست مهلات داده شود تا آن غایله اضچ اگیرد و قدری ریشه پلدا کند حتی شاید انسب آن ناشد که کمکی هم بشود آپ و تاری بان داده شود و قدری بردنک و خال و خط آن افزوده گردد و اقدامی بورفع ودفع آن عمل نماید مگر بس از آنکه تمام استفاده های ممکن از آن حاصل شود .

لذا رئیس نظمیه توصیه نمود که ناپایت دقت و موازنی از از دیگر ان آن امر ناشد و روز بروز خبر حوادث را ابلاغ نماید و فقط بهمین اخبار قداعت نند و

— Style Empire — سک مخصوص به آثار صنعتی و دون طبقه دوره امپراطوری بایلیون یونانیات .

— Restauration : — مقصود از عهد رستوراسیون دوره ایست که سلسله بوربون ها پس از سقوط بایلیون کمیر دو ماره بسلطنت میرسند یعنی از ۱۸۱۵ ملادی که لوی هیجمدهم سلطنت رسید تا ۱۸۴۰ که برادرش شارل دهم ارشادت ساقط شد .

در آخر سفارشها گفت:

— خوب اینکار را باحتیاط و کاردانی شما که بآن معروض و مشهورید و آنکه میکنم: مواطن بایشید ولی داخل دوقضیه نشوید.

وزیر پس از آن سیگاری روشن نموده چنان آرزومند بود که بین آن غائله از مخالفت مخالفین بکاهد و من قدرت خود بیفزاید اهمیت همقطاران خود را در انتظار کم کند رئیس جمهور را تحقیر و خاضع نماید *الجمله* خود ناجی مستطرم موعود شود، رئیس نظمیه متهم شد که تعالیم مقام و رارت را پیروی نماید و وعده داد که جز بمراد خاطر سرکار رئیس وزراء قدمی در نداردو اشخاصی را که باران نام افراده بود تحت مراقبت گذاشت و به آژانها دستور داد که در تحت هیچ عنوانی و لو هرجه واقع شود در آن امر مذاخله ننمایند. پرنس ایستار چون خود را تحت مراقبت میدید بحکم آنکه احتیاط و ذور را با هم توأم کرده بود نارنجکهای را که در ناواداهای منزل خود پنهان کرده بود بین ون اورده برای آنکه رد گم کند از اتو مدل های عمومی به ترن های زیرزمینی واژ ترن های ذیو زمینی ناتومبیل های عمومی رفته باهزاران پیچ و خم ماهرانه راه های مختلف پیغامده بالاخره نزد شوپیل رفت و در آنجا نارنجک ها را نامانت سپرد.

آرکاد هر دفعه که از منزل «*کوچه سن ژاک*» خود خارج میشد مردم را که سیار لذهن میزد با خود مواجه و مقابل می یافت که دستکش های زردی در دست داشت و یک قطعه *الماسی* که درشت تر از الماس «*ریزان* (۱) «بود

۱— Le Régent: — *الماس* معروفی که ۱۶۲۶ قراط وزن آن و یکی از *المسهای* مشهور دنیا و از جواهرات ملی فرانسه و قطلا در موده لوور بارس محفوظ است کله ریزان یعنی «*نایب *السلطنه**» و این *الماس* *المسهای* ریزان نامیده شده است که فیلیپ دورلان که از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۳ میلانی نایب *السلطنه* مملکت فرانسه بوده آنرا در سنه ۱۷۱۷ در دوره *نایب سلطنت* خود خربه ازی نموده و نتاج فرائسه افزوده است.

بدستمال گردن خود زده بود از آنها که آرکاد بحق‌های زمینی آشناei نداشت اند اتفاقی باین مرد واین برخورد نمیکرد ولی موریس د اسپارویو که حفظ ملک موکل خود را بعهده گرفته بود با کمال اضطراب خاطر باین مرد نظر میکرد و میدید که وی در پشت کار داری وهم در فطانت و هوش بالا دست سیومن یونی است که سابقاً در حوالی منزل او از سردرهای عمارت سوردین گرفته تا جلوخان کلیسای د سن سولپیس را در تخت نظر و مراقبت گرفت بود موریس روزی دو یا سه بار برای دیدن آرکاد بمنزل او میامد و پیوسته اورا از خطری که متوجه بود مطلع میکرد و سیار تائید و توصیه مینمود که منزل خود را عوض نماید.

موریس هر شب فرشته را بیخانه های شبانه برده و در آنجا با مصاحبت دخترانی شام بیخوردند در این بیخانه ها بود که موریس پیش ینی ها و عقائد خود را راجح بمسابقه مشت بازی که قریباً واقع میشد بیان نموده بعد میکوشید که وجود خدا را برای آرکاد اثبات نماید ولزوم مذهب و قشنگی های دینات مسیحی را مدلل سازد و در بیان سخن از آرکاد بیطلیبد که دست از اعمال کفر آمیز و جایت کار خود برداشته و بیقین داند که جز تلخی و نومیدی ثمری نخواهد چید

غالباً ان جوان از راه استدلال میگفت :

— زیرا هرگاه مسیحیت امر باطل و غلطی میبود همه میدانستند و بطلان آن عالم میشد .

دختران محصر احساسات دیله موریس را تصدیق نموده نا او همراهی بکرده و چون آرکاد قشنگ بزرگیکه دخور فهم اینها ناشد به بعضی عبارات

کفر آمیز لب میگشود دخترها گوش خود را میگرفتند و او را امر بسکو کردند میادا با او باش صاعقه بسووند زیرا این مهوشان میداشتند که در عالم قدرت کامل و خوبی مطلق خود چون اراده فرماید که از این و دشمن ها انتقام بکشد کاملا قادر بر آن است که من دون سوء نیت مگناهکار را بایکدیگر معدوم نماید.

گاهی فرشته و حافظش موریس برای صوف شام منزل توفیل، موریس گاهی متذکر میشد که حبیب و دوستدار بوشوت است و چون که ارکاد نسبت بآن معنیه رعنای بسیار کستاخی میگند دلگیر میشد و بدش هم امابوشوت بس از آن روزی که توفیل آن نیمکت گل و بوته دار را نموده و او بلا فاصله با ارکادر روی آن متعدد شده آنرا معهد محبت و در قرار داده بود این گستاخی ها با او اجازت میداد موریس که مدام را بسیار دوست میداشت کمی دوستدار بوشوت بود و تا همان اندازه کمی هم بر ارکاد حسد میورزید و حسد که عاطفة طبیعی انسان و اشت هر قدر آنکه هم باشد باز سبب درد سوزان آنها است بازی موبد گمان شد و از طرفی طبیعت حساد بوشوت و اخلاق آرکاد بعد حقایق را بر او مکشوف میساخت این بود که دائماً ارکاد را مورد و بدگوئی و حرفا های تلح داشت و بدی اخلاق و رذالت عادات او را و تمیخر مینمود آرکاد با کمال خون سردی جواب میگفت که بسیار است که مقاطعیات حواجع عضوی را با نند قوانین و اصول معنیه اخلاقی و خود علماء و باحثین مواضع اخلاق در مورد ترشحات بعضی غدد و مشکلات عظیمه میشوند بعلاوه میگفت.

- از طرف دیگر من کاملا بر آنم که تحریرها غیر معکن است باخلاقی طبیعی معین و منظمی قائل شد ، طبیعت اصول و قوانین ندارد و بهیچوجه من الوجوه دلیلی بر این عقیده نداریم که حیات انسانی قابل احترام و ستایش باشد طبیعت لاابالی ولی اعتنا هیچ فرق و تمیزی بین خوب و بد نماید و همه رای او یکسان است .

موریس جواب میدارد

سـ هـ بـ سـ مـ بـ نـیدـ کـ دـیـانـتـ لـازـمـ وـ ضـرـورـیـ اـسـتـ
آـرـکـادـ دـوـبـارـهـ مـیـگـفـتـ :

- این اخلاقیرا که مدعیان میگویند وحی آسمان و منزل از عالم بالاست چون بحقیقت نظر شود مشاهده مینماییم که مأخوذه از عادات و تجربه سیار مدوی و خشن است بلی تها چیزی که مدبیر اخلاق مردم است تجربه و عادت است آنجه را آسمان فاصل میکند عبارت از همان عادات لنه است این قانون انسانی که در قله فلان سینما در وسط آتش بازی بر مردم اعلان شده جزو سرین خرافات و عادات مردم چیزی بیش نیست اما بعلت اینکه اخلاق و عادات مردم داعم تغییر و تبدیل میباشد و دیانت ها مانند دیانت یهود و مسیحیت بیلو طول میکشند اخلاق این دیانت هم تغییر میکنند .

موریس که گویا هوشش در کار زیاد شدن بود گفت :

- در هر حال آیا بامن موافق و هم عقیده ئی که دیانت از بسیاری از بیرونی ها و سیاری از جنایات جلوگیری مینماید ؟ آرکاد گفت .

- بر عکس دیانت مشوق جنایات است مثل قتل ایفیش نی

موریس افرياد آمده گفت :

— اى آركاه و قبکه حسن استدلال و منطق تورامى بیشم از اينکه خود
اهل علم و منطق نیستم خوشحال ميشوم .

دو بین اين قبيل مباحثت بود که تئوفيل پشت پيانو نشته در حالیکه گپوان
بلند بورش صورتش را پوشانیده بود روی دستانهای پيانو خم شده و انگشتن
توانای خود را بر ملامس پيانو نهاده باري میگرد و رساله موسيقى آلين ملکه گولگوند
را از سر فا به بن ميخواند .

پرسن ايستار گاهی بایش مجامع دوستانه میامد همیشه حیب های خود را اثار بجذب
و شیشه های «شراب شامپانی» (۱) اباشه داشت و این فارنچک ها و شراب ها را
بسخاوت و خوانمردی بارون اورد نعن مدبوون بود اما بوشوت از آنجا که
پرسن ايستار را شاهد و علامت فتح و ظفر خود میشمرد از دیدن او خوشحال
میشد و بیاد غله و قیر و زی روی نیمکت گل و بوته دار میافتاد ملی پرسن
ايستار در مقابل بوشوت حکم سر بریده «جلیوث» (۲) را داشت در دست
«داود» (۳) «چوان ولی بوشوت نسبت به پرسن ايستار اعجای داشت همان
جهت که در فن موسيقى مهارت بخراج مبداد و هم از آن سبب که ايستار قوت

۱ — Champagne : — نام مقاطعه ای از مقاطعات شهابی در سه که شراب
آن بسیار معروف است .

۲ — Goliath : — جلیوث یاجلیات نام مزار فلسطینی که شرحی که در با
هندهم کتاب اول صوئیل هذکور است غول فهوبی بوده و در مقابل لشکر بني اسرائیل
هل من مزار میگته والاخره داود بر او غالب آمده سراورا اذعن خدا ساخته است .

۳ — مقصود داود نی دومن پادشاه بني اسرائیل است که پس از غله رجالان
داسد شائع شده و پس از او پادشاه بني اسرائیل گرفته است . و در قرآن مجید از
جلیات به «جالوت» تغییر رفته است .

و قدرت بسیاری داشت همان قوت و قدرتی که وی در آن فائق چمده است دیگر از چیزهایی که بوشوت را نسبت به بروس ایستار محجب ساخته نود این بود که ایستار قادر بر نوشیدن شراب بسیاری بود.

شبی در حالیکه موریس در اتومبیلی آرکاد را از منزل بوشوت بر میگردانید که بخاطه کوچه سن ژاک بیند در مقابل منزل در زیر آسمان تاریک الماس جاسوس را دید که ماتند فالوس لحری میدرخشد و چون اتومبیل تقدیک منزل شد سه لفر آثان دو چرخه سواره که در اطراف آن جاسوس بودند درجهات مختلفه متفرق شدند آرکاد این‌ها احتیاط نکرده ولی موریس دانست که ناجه اندام حرکات آرکاد مورد توجه طبقات مختلفه عمال حکومت است و چنان پندشت که سخط قریب الوقوع است لذا فوراً تصمیعی اتخاذ نمود.

صباح روز بعد موقعیکه هنوز آرکاد در بستر بود موریس آمد که او را بکوچه رم منتقل نماید و تأکید نمود که رود لیاس پوشیده درپی او روان شود و گفت:

— بیا که دیگر این منزل محل امنی نیست تحت مراقبت هستی امروز پا فردا است که تو قیف شوی آیا میل داری که در محبس بخوابی؟ نه بس رود لاش^۱ بیا میخواهم ترا دو جای آن و مطمئنی جای دهم.

آرکاد بالهجه نی که حاکی از رحم و دلسوزی بود بنایی ساده لوح خود خنده‌داه گفت:

— موریس مگر نشنیده نی که در شته ئی از قرشگان درهای مححسن بطرس را شکسته حواری را نجات داد [۱]^۲ خوب موریس جوانم خیال میکنم که

^۱ — اشاره نایه ۱۸ و ۱۹ با پیغام کتاب اعمال رسولان که فی آیه ۱۴ است

^۲ در رسولان دست آزادخنه ایشان را در زندان عام آزادخنده شبانگاه فرشته خدا وند ترهای زندان را باز کرده و ایشان را یرون آورده گفت الی آخر.

من دو قوت و قدرت مادون این فرشته که یکی از برادران آسمانی من است
باشم و نصویر میکنی آه ا نیچه را او درای خاطر ان صیاد در یاچه طبریه بعمل
اورد من ارای خود عاجز باشم ؟

موریس در جواب گفت :

- اطمینان سیاری باین قضیه نداشته باش ان فرشته بر حسب يك معجزه‌ئی
ان کار را کرد .

ارکاد جواب داد :

- با چنانکه یکی از مورخین اخیر کلیسا گفته است « بر حسب تصادف
و اتفاق » در هر حال اهمیت ندارد دنبال تو میام همینقدر حبور گندید که چند
دانه کاغذ است بسوی ام و يك بسته کتابهای را که لازم دارم بر دارم .

ارکاد مقداری اوراق در بخاری الداخته چند جلد کتاب در حیب های
خود گذاشده های خود را پیروی نموده رو باتومیلی که در آن نزدیکی
مقابل « کولش دفرانس (۱) » متظر آنها ایستاده بود روان شد موریس زمام
اتومیل را ندست گرفته احتیاط ایستار را سمشق خود قرار داده آنقدر کج
وراست رفت و آنقدر پیچ و خم دور زد که تمام دوچرخه سواران سریع السیری
که در تعاقب او بودند رد کم کرد بالاخره پس از در نور دیدن جهات مختلفه

۱ — Collège de France — معهد علمی معروف شهر پاریس که تأسیس آن
در ۱۵۴۰ میلادی توسط فرانسوا اول بود و ساهای صلی آن در ۱۷۷۴ م ساخته شده
است . در آین معهد انواع معارف بشریه تعلم مشود و موصوع تعلیمات آن تکمیل و تثیم
مکاری است که در سایر مدارس مختلفه آموخته شده است بعبارت اخرب بر رکترین و عالی
ترین معاهد علمی است و دروس آن عمومی و آزاد است دریا این معهد رایی آموختن
مقدمات و دادن تصدیق نامه (دیپلم) و درجات علمی نیست بلکه منظور تعلیمات آن فقط بحث
و تحقیق و بحث است .

شهر در گوچه دم مقابل همان عمارتی که آرکاد در آن ظاهر شده بود ایستاد. آرکاد چون داخل اطاقی شد که هیجده ماه قبل برای انجمام مهم خود از آن خارج شده بود باد گذشته ترمیم ناپذیر خود افتاده مثل اینکه رایحه ژیلبرت بمشامش در سه منخر پوش باهتراز آمد و فی الحال از حال وصیحت مدام دژوبل برسش نمود.

موریس گفت.

- حالت نسیار خوب است اما هنوز از بی مالاتی شما دلگیر و رنجیده خاطر است امیدوارم چنانکه من از شما گذشته ام او هم نگذرد و روزی شما را محفوظ بدارد و سلوک بد گذشته شمارا فراموش کند فعلاً که بسیار بتو شما خشنداک است.

موریس ناخن ادبی که از یکفسن لجیب زاده زینده است و با لطائف و خوشمزگی‌هایی که شایسته معلم و فاقت است آن منزل را بفرشته خود معرفی نمود و باو حالی کرد که تخت خواب را چگونه باید هر شب در اطاق اولی ناز نمود و چگونه صبح ناید آنرا تا نموده در اطاق خلوت گذاشت و بین مغلول و اسباب بزرگ ولوله و قفسه پارچه‌های سفید و دولاچه همه را بشان داد و هر اطلاعیکه راجع به اسباب گرم کردن اطاق و چراغ لازم بود بیان نمود و بین گفت که خوراک مرتبها با اطاق آورده خواهد شد و در بان ناعمال تنظیف قلم خواهد کرد و هم ناو فهماید که برای احضار خادم بچه نحو دگمه زنگ احبار را باید فشرد و در بیان همه این تفاصیل گفت که آرکاد باید چنان تصور کند که منزل متعلق خود اوست و هر له را مناسب بداند و بخواهد می‌تواند در آن اطاق پذیرد.

فصل بیست و هشتادم

راجم یک منظره در دنای خانوادگی

تا وقتیکه رفیقه های موریس عدالت از زنان محترم و شرافتمند بودند هیچگاه سلوی و رفتار مشارالیه مورد سرزنش و ملامت نشده بود اما همینکه با بوشوت سروسری پیدا نمود ورق درگشت . مادرش که همیشه از روابط غیر مشروع اما زیبا و محض آن پسر غمض عین میکرد پس از اطلاع براینکه موریس در مصاحبت یکنفر مغذیه دیده بیشود خود را مفترضخ و رسوا شده آنگاشته غضبناک شد . ارت خواهر جوان موریس در حسب اتفاق در مجتمع که می باشد در آن اصول دین خود را یاموزد بسرگذشت های برادر خود اطماع یافته و بدون خجالت آن قصص را ندخلخان جوان رفای خود تقل میکرد . لئون کوچک که تازه هفدهمین سال عمر خود را تمام کرده بود روزی در مقابله چندین خانم معادر گفت که چون بزرگ شود او هم ماند موریس سرگرم عیاشی و هرزگی خواهد شد معلوم است این عبارت بجهه اندازه قلب عادرانه مدام رنه داسپارویو را متروح ساخت

در اینین ها یک مسئله خانوادگی و مهمی سبب اضطراب خاطر مسیوره داسپارویو شد و آن این بود که چند فقره حواله های تجاری بوی اولندادله که از طرف پسر نامن پدر امضاء شده بود خط پدا و بطور ساختگی و جعل تقلید نشده بود ولی واضح بود که قصد موریس آن بوده که امضا خود را عوض امضای پدر بکار برد والبته این امر خلاف اخلاق شمرده میشد و دلیل بینی بود براینکه موریس زندگی غیرمنتهی دارد و معلوم میکرد که چون موریس مقرض شده دو خط کارهای خلاف اخلاق افتاده است

مختصر کلام پدر عائله در این موضوع نازن خود مشاوره نموده چنان
قراردادند که مسیو داسپارو بیو پسر را طلبیده او را سخت توسعه و ملامت نماید و او
را بقراشد که در صورت ادامه نان قسم رفتار تصمیم‌های ناگوار اتخاذ خواهد
شد و چند لحظه بعد مادر موریس با چشمی گریان و هیئتی محزون و دلّوف
برای میانجی گردی وارد شده شفقت و عفو پدرانه را درخواست نماید بالجمله
چون برای قرار اتفاق حاصل شد صبح روز بعد مسیورنه داسپارو بیو موریسرا به
اطاق کار خود طلبید و برای ایکه نر اهت خود افزوده باشد ستره ئی هم
بدوش گرفته بود موریس ناین نشان فهمید که صاحبہ ناپدر رجدی و مهم
خواهد بود القصه مسیو داسپارو بیو رئیس خانواده ناونکی پریده و آهنگی اوران
زیرا آدم جیونی بود) گفت که دیگر ممکن نیست بش از این تحمل بی
رتیبی هائی را که پرسش در زندگی دارد بنماید و تقاضایش این است که دوستی
و تکلی تغییر سارک و رفتار بدھد و دست از هرزگی و قرض از این و آن
و مصاحت و فقای بدر دارد و در پی کار و حسن انتظام نر آید و معاشرین
خوب انتخاب نماید .

البتة ممکن بود که موریس پدر خود که بعد از همه حرفا سر زشهای
بهائی کرده بود مؤذانه جوابهای بدهد اما بدینخانه موریس هم جیون بود
بعلاوه ستره ئی را که مسیو داسپارو بیو بخیال اینکه موقرا به ن آن معاهده
خانوادگی را اعمال نیاورد در بر کرده بود مانع از خودمانی گردی و محرومیت
شده بود ناین حجهات موریس در عالم بی تجربگی بیخود بدعای ساكت ماد
نفسی که این سکوت و هن نظر نیامد چندانکه مسیو داسپارو بیو را مجبور
گرد که سر زشهارا تکرار گند و حتی بشکل خشن تری شروع نماید و بالآخر
از جویه علیز تحریر ناریخی (زیرا این همان مبن تحریری بود که آنکساندر

داسپارویو کتاب «بحث راجع به مؤسسات مدنی و مذهبی مملک» را در روی آن تو شته بود) حواله های تجارتی را که بخط موریس بودیرون آوردگفت - پس کم میدانی ده این کار تو یك خیانت مسلمی است ؟ برای حیران تقصیر و خیانت باین معنی .

در این موقع نظریکه قرار داده شده بود مادام ره داسپارویو بالباس رسمی دید و بازدید وارد اطاق شد و چنانکه متفق الرأی شده بودند خانم می باستی میانجی گری نمایدو شغل ملک عفو و اغماض را ممثل کند اما سرکار خانم نه شکل و قیافه چنین فرشته ئی را داشت و نه اخلاق و صفات او را در عکس سیار معجزون و خشن بود موریس تخم تمام فضائل عمومی و لازم را در خود دارا بود از آجمله مادر خود را دوست میداشت و محترم بیشرا ولی این محبت نسبت بعادر بیشتر از نقطه نظر تکلیف و فریضه بود تا تعابد طبیعی و نیز احترامش از عادات بیشتر حکایت میکرد تا از عواطف قلیه مادام ره داسپارویو مبتلا یك قسم مرض جلدی بود باین معنی که عدد جلدی صورت او التهابی داشته و سبب احمرار رو شده بود آبروز مرای ایکه د مجلس محاکمه خاورا دگی زیبا المظار گیاید و جلس توجیه ننماید قدری سفید او صورت مالبده بود و از آن حجه صورتش شبیه بشاه توپی [توت فرنگی] او که دو خاکه قائد خوابانیده ناشنده موریس که جوان صاحب ذوق و سلیقه ئی او علی رغم خود و بدون اختیار مادر را سیار نشست و کریه المظفر یافت و خم زشته او سبب انزعاج خاطر و تقریش شد مختصر کلام موریس اسباب نماد خود خوش بین نمود و چون دید که مادر هم شروع یس زنش و ملام موده و مثل پدرش در کار است که خون بد او گرد روی از او ارگزنا له صورت غصه باش از وی مخفی نماید .

خانم میگفت .

- عمه سن فن نرا در کوچه مصاحب ایکسی^۱ دیده که بقسمی بد بوده که از تو سمعنون شده که بوی سلام نکرده ئی

موریس چون این حرف را شدید از غضب بجوش آمده و بیاد زد .

- عمه سن فن اوقاعاً سیار خوش مزه است که او هر رتبه بمن خشنعتاً . تمام دنیا میدانند که او هرزگی را نهایت درجه رسانیده است حال این ، مدلس میخواهد

در اینجا موریس مکثی کرد زیرا ملاحظه نمود که بی حزن و اندوه پدرش اری هر شرمساری و خیالت افزوده شده است و از گفته بشیعان شد و صحبت هارا بکوع جنایتی شمرد و بعی فهمید که چلکوه چنین کلاماتی گشوده است نزدیک بود گرید نزاکوهای پدر بیفتند تمنای عفو و صفحه کند در آن بین مادرش چشم بسته اطاق انداخته آهی کشیده و گفت :

- خدا با چه گناهی مرتکب شده بودم که نکفاره آن نایستی فرزند ناین مدی بیاورم .

موریس از این عبارت لی معنی مصلحک داشت هم از آمده از حال ندامت بشیعانی تلخی که داشت خارج شده حال تکبر شیرینی اه در موقع جماعت آنی دست میدهد برایش حاصل شده ناکمال خشم شروعه پرخاش و وفاحت رده یک نفس حرفلائی گفت که هیچ مادری مستوحب شنیدن آن نیست از مله گفت .

- « اگر میخواهی همه چیز کفته شود بس بیکویم که عوض آنکه مرا از نشرت و مصاحت یکنفر ممناً مغایه خوش قریحه و خوش اخلاق بی طمعی ایعائی نهش آن است که خواهی باز رکنم « مدام دمارثی » را امر نعائی

که هر شب در نئانر ها و میوالس نایکنفر بی سر و پای دل بهم زنی که همه
میدانند فاسق او است اگردد و همچنین خوب است که خواهر کوچکم دشان،
رامواختت نمائی که این همه اختلط غلط و ساختگی خودش مکاتب غرام را
عشق بخود دویسد و تطاهر مکند که آن مکاتب را در کتاب دعای خود یابد
است و با وجود بیگناهی تو ارائه ندهد و از همه ترا دچار هم و عم و اضطراب
خطیر نکند که این ضرری ندارد که ارادت کوچکم لذون رامانع شوید که در
سن هفت سالگی نسبت به ماد موازل کاپورال مرآتب فوجیم ترین و قاحت ها
نشود و نیز معکن است که به کلفت خودت گفته شود که
مسایو و دامیارویو که از عصب ریاکش پریده و سفید شده بود ناگفته
لرزانی در اطاق را نشان داده گفت
— بالله اقا بالله گمشو من از ای بخانه بیروت میکنم .



فصل دیست و نهم

فصلی که در آن دیده میشود که آجگونه آن فرشته بس از آدم شدن روشن و رفتار آدمیاز را پیش میدارد یعنی که چشم بزن دیگری دوخته بر قبیق خود سخانات مینماید و هم در این فصل سلوك صحیح و بسندیده^۱ مورس داسیارویو واضح و آشکار خواهد شد.

فرشته در منزل جدید زندگی خوشی داشت صحنه ها کار میدارد بعد از ظهر ها علی رغم بلیس ها و ندون واهمه از آنها بیرون میرفت و موقع خواب بر مانگشت. مورس هم طریق معمول هفته ئی دو یا سه بار مادام دزوبل را در اطاق ظهور فرشته می پذیرفت. ندین نتوال امور بخوبی و خوشی در حریان بود تا آنکه یکروزه صحیحی رای جستجوی گیف محملی خود که شب گذشته روی میز اطاق آبی فراموش نموده بود ژیلبرت باز منزل آمد آرکاد را دید که بالباس راحتی روی یعنیت لمبه و سیگار میکشد و گویا سرایا در ذکر فتح و تسخیر آسمانها مستغرق است ژیلبرت فریادی کشیده گفت:

ـ اوه ! شما اقا ایجادید اگر دانسته بودم که شما اینجاید یقین بدانید که آمده ام کس کوچک خودم را که در اطاق مجاور است . . . اجازه لدهید

ژیلبرت بس از این حرفها با کمال احتیاط مثل آنکه از مقابل کانون آتشی آمرد مانند درق از مقابل فرشته گذشت.

مادام دزوبل که آنروز صحنه نیم تنه و لیاس سبز زنگی ملبس بود در لطف و ملاحظت ای نظیر اندظر میامد «ژوب» [۱] تنک و چسبیده بر آنها اطاف حرکات

۱ — Jupe . که عربها نوره و نوره و سلطان توجه نموده اند مقصود آنستی از لباس رتان است که از کمر بیائی آویخته است.

او را بعض میگشید بقسمی که هرگامی که سر میداشت یکی از معجزات معین القبول طبیعت که ایجاد آنها شگفتی و اعجاب در قلب مردان مینماید محسوب میشد .
مادام در حالیکه کف خود را در دست داشت نو گشت و گفت :
- نازهم معدرت میطلبم هیچ حدث نمیزدم که ...
آرکاد خواهش کرد که لحظه‌ی خانم مکث نماید و دمی با او پنشیند .
خانم گفت .

- اقا ابداً انتظار نداشتم به شما اینجا تشریف داشته باشید میدانستم که مسبو داسیارویو شمارا بسیار دوست میدارد نا وجود این شکی نداشتم که ...
لغته هوا تاریک شده اور سرخ فامی اطاق را احاطه نمود مادام دزول اظهار نداشت که از نقطه نظر حفظ اصیحه پردازه تا آنجا آمده است اما طوفان و انقلاب هوا در کار زیاد شدن است و پرسید که آبا ممکن خواهد شد اتوموبلی برای او حاضر کند .

آرکاد بدون قدمه خود را پای ژبلبرت اداخته و چهارکه ظرف قیمتی را را به دست چسبند او را در آوش خود گرفت و کلمانی را و گفت که اگر چه بخودی خود مصالی نداشت وای من جیش‌الجوع حائی از میل و شهوت بود . ژبلبرت نست در چشم و دهان آرکاد گذاشته برباد زد .

- من از شما بیزارم .

و از آنجا که بواسطه ضجه و زاله بسیار سخت از هم در آمده و در کار حقه شدن بود قدری آب طلبید . فرشته درناز گردن ناس خانم کمل نمود .
ژبلبرت در این سختر نزرك شجاعاًه از خود مدافعه کرد و میگفت :
- حاشاونکلا . ابداً امیخواهم شمارا دوست بدارم . این دیگر

زیادی است

معذلك از يا در آمده تسلیم شد .

در آن حال محرومیت و خودمانی گری شیدرینی که متعاقب تسبیب و اندھاش طرفین حاصل شد ژیلبرت بارگاد گفت .

- غالباً از حال و کار شما میپرسیدم . میدانستم که بیدخانه های مون مار تو رفت و آمد دارید اکثر اوقات شمارا همراه اماد موافق بوشوت که چندان نشانگی ندارد میدیده اند میدانستم که شما بسیار فربای شده اید پول زیادی تخصیص خوده اید من از شیدن این اخبار چندان تعجبی برایم حاصل نشده است زیرا خیره شما خمیره فلاج و نجاح است آن و تریکه ...

با انجشت بگوشة اطاق بین پنجه و دولایجه آینه دار اشاره نموده ... ظاهر شدید از ایکه موریس لباسهای و امانته یکنفر بدینختی را که خود کشی کرده بود برای شما آورد بسیار از او دلگیر شدم زیرا از شما خوشنم میامد ... اوه ، نه از جهه قشنگی و دلسوزی شما . تصور نکنید که رنان ران اندازه ئی که میگویند توجه و التفافی سر و صورت و ظواهر مردان داشته باشند ، مازنها در معاشقه بچیز دیگری ناظریم یک چیز دیگری هست که نمیدانم چه چیز ... مخصوص کلام فوراً شما را دوست داشتم ،

تیرگی و تاریکی دمیدم بیشتر نمیشد ،

ژیلبرت سوال نمود :

- آیا چنین نیست که شما فرشته نیستید ؟ موریس اینطور خیال میکند که شما فرشته اید اما موریس ناقدر چزهای عجیب و غریب معتقد است که ... ژیلبرت ناگاه میخواست از ارکاد چیزی بفهمد و چشمهاش با شیطنت و بد ذاتی یکنوع تبعیع داشت و برسید ... ها ! اقرار میکنید که فرشته نیستید و موریس را تحقیق کرده اید ؟

آرکاد در جواب گفت

— تنها میل من آنست که پسندیده خاطر شما باشم تا این هرچه شما
پخواهید همیشه همان خواهم بود.

ژیلبرت یقین حاصل کرد که آرکاد فرشته نیست اولاً بعلت آنکه مرد
نمیشود فرشته باشد ثابتاً بواسطه دلایل خصوصی مشخص تری که خود در
امور معاشقه ملاحظه نموده بود آرکاد اقوال او را تکذیب نمود و خلاف
عقیده او اظهاری نکرد یکبار دیگر هم کلمات از بیان عواطف و احساسات
عاجز آمد.

باران سیل ماندی در خارج بشدت مبارید پنهانهای اطراف آغشته
بیک بود لرق پرده های نازک را روشن نمود رعد شیشه های درهارا حرکت
در آورد ژیلبرت ترسان شده علامت صلیب از خود نهاده در سینه عاشق دامخته
آرمیده باو گفت.

— پوست شما سفید تر از پوست من است.

در همان لحظه ؎ی که مدام دزوال این کلمات را ارزان موریس
وارد اطاق شد موریس بی خبر از همه خوا که در زیر باران خیس شده بود
متسمانه و مکمال اطمینان و استراحت خاطر میامد آرکاد خوب بدهد که در
ازی که آن فرشته نصف شریک نوده روز گذشته در «لوک شام (۱)» دوارde
مقابل گرو نرده است.

چون خانم و فرشته را اغفلت گرفت و آنها در حال بی ترتیب مخصوص
حالات شهوای دید سخت بی شکت چندانکه عضلات گردش از فرط غض

۱ — Long chame : — مام محلی در اردویی شهر ناریس در جنگل «لوکی

در این محل میدان اسدواری معروف است.

رشت شد و صورت از افروخته تیره آش پر از خون گردید و رگهای پیشانیش
برک گشت ای احباب از جای برجسته رو طرف ژیارت آورده مشت گره
بود ولی ناگهان متوقف شد.

چون این حرکت قطع شد شکل حراست جلوه کرد . موریس مشغول
پیکار کشیدن و دود بهوا دادن گردید غصب مورس ویرا به بیان ناسناهائی
، رای اخذ انتقام حکم اشعار هیجانی آرکیلوک (۱) را داشته باشد و ادار
گرد فقط آن بیوقارا بنام ماده‌گاوآستان نامید.

ژیارت سر ووضع خود را اصلاح نموده دوناره ایت مقام خود را مذکور
د و بایکدندیها عفت ولطف وزیادی ای خاسته نگاهی نمودیان تهمت زن و مفتری
ساخت نگاهی که هم حاکی از این بود که فضیلت وی توهین و تحقیر شده و
میین محبت و دلسوزی بود که موریس را معفو نمی‌سازد.

از آنجا که موریس بخواهی دست از ناسنا و فحش و درشت گوئی
نمیداشت ژیارت هم بسوی خود غصبنداش شده به بیرون خاش آمد و گفت
— تو خودت قلبیان خوبی هستی آیا من او ده ام که رفته ام آرکا دتر ا
بسیج و کم ؟ تو خودت اورا ای بجا آورده ئی و ناچه حالتی هم آورده ئی ؟
— ای آچه میفهم اینست که تها فکر تو این وده که مرا بد ام رفیقت
بلکن ماشاء الله ا سیار خوب آقا هر چه دلت میخواهد لکن ولی من از آنهاي
له میدانی بباشم و حاضر نیستم که هر چه دلیل تو است عمل بیاورم

۱ — — نام شاعر یونانی که در قرن هشتم قبل از میلاد در
یونان میزیسته است این شاعر در من هما یید طولانی داشته بسیاری که اند که چون
لکمس نامی که در این دختر خود را وعده داده بود ناو اردواج کند بعد خلف و عده
بود سب را بخش آرکیلوک گردید و رای انتقام همراهی نمی ساخت که پدر و سه دخترش
از فرط نار و غضب هر چهار خود را بدار آویختند.

موریس داسپارویو فقط در جواب گفت:

— گمشو قبیه!

و با پا حرکتی کرد که معنی آن این بود که با اردک ک اورا از دوستیاند،
البته بر آرکاد بسیار تلغیخ و رنا گوار بود که بیینند محبوبه اش بدین درجه
مورد تحقیر و توهین واقع شود ولی از طرفی میدید که ازاو شایسته نیست ه
دوبروی موریس نایستد اماماadam دژوبل تمام آبهت و وقار خود را محفوظداشته
بیشت آمرانه نگاهی به موریس انداخته باو گفت:

— برو اتومویلی برای من حاضر کن.

و در بین یکه ملت ظریف و لطیف سلطنه زنان بریکفر خیب زاده تا این
درجه است که آن جوان فرانسوی فی الحال اطاعت نموده رفت بدربان سفارش
کند که اتومویلی حاضر نماید مادام دژوبل نگاه تحقیرآمیزی که یکزن مدیون ه
مردی است که ویرا گول زده و برسیش خنديزه بموریس انداخته توجهی ه
بخود نمود تا از تمام حرکاتش لطف و ملاحظه اکمال بارز باشد پس از این نازد
کارها از در بیرون رفت موریس ظاهرآ هیئت بی اعتمائی چخود داده لا ابا الله
باو نگاهی کرد ولی در باطن غیر از این بود پس از خروج مادام موریس نهاد
آرکاد که لباس خواب گلدوزی شده موریس را در برداشت نمود این همان لبس
بود که موریس خودش در روز ظهرور آن فرشته در تن داشته است و همین قصه
لباس ولو ظاهرها و خودی خود امر غیر مهمی مینمود ولی چون از وفاخت
می حیائی فوق العاده آن خائن حکایت میکرد آتش کینه موریس را نیز نهاد
نموده گفت:

ماشاء الله! واقعاً باید مقاخره نهائی که بین درجه از دنائت و بی شرفی
افتاده ئی! میدانی بچه اندازه رذیلانه سلوکه نموده ئی عیث که تا این پایه د

این خیانت بخود فرموده اگر از این زن خوشت میامد فقط
بود بمن اشاره بکنی من دیگر ازاو خسته شده و ابدآ رغبتی باو نداشتم
مال میل حاضر ودم او را بتروا گذار کنم

البته موریس ناین لحن حرف میزد که شاید بتواند درد درونی خود
مکثوم بدارد زیرا واقع اینستکه بسیار ژیلبرت را دوست میداشت و خیانت
وقائی که ازاو سرزده بود ویرا محزون و دلخون داشت و نیز در دنباله
نان خود گفت:

- حتی من خودم بخواستم از تو خواهش کنم گهچاره ئی اندیشه که من از
ت این زن خلاص شوم اما بعد قضاای طبیعت بحس خود رفتار نمودی و
نق بستی نشاندادی که از یک خنزیر زینده است.

اگر در آن موقع نازک آرکاد بیک گلهئی که حاکی از قلب و احساسات
ند تفوه نموده بود یقیناً موریس میگریست وهم از رفیق خود فرشته و هم
جبویه اش ژیلبرت در میگذاشت وبار دیگر هرسه راضی و مسرو شده اودند
و هیهات آرکاد که هیچ وقت پستان رأفت ورقت و شفقت ننوشیده و هیچگاه
بجزی بوده بود ورحم و دلسوزی نسبت برای دیگران را نمی شناخت با یکنوع
لکم و دانایی خنکی جواب داد.

- موریس عزیزم مدبر و مدیر اعمال و افعال جمیع موجودات جاندار
حتیاج است و این احتجاج غالب اوقات موجب تسایج و خیمی میشود که ابدآ
شیئی شده و گاهی بکلی لغو و بیمعنی است اینکه من مورد رنجش خاطر و
درست شما شده ام از همین راه است اگر شما بخوبی بفلسفه طبیعت آشنا می
و دیده مرا مورد توانی و شمات قرار نمیدادند و میفهمیدید که اراده و اختیار
لهم محض و خیال صرف است و یمان دقیقی که میل ترکیبی ترکیبات شبیهائی

معین و مقدر شده بیمان منوال هم تجاذب اعضاء حیاتی تعیین و لغایت شده است چندانکه عیناً ناهمان جبارات هم ممکن است تعبیر شود، باری گمان میکنم معکن است که این حقایق فلسفی را بزور دا خل کله شما نمود ولی امری اسیار دشوار و طولانی است و شاید بالاخره هم صفا واستراحت خاطر شما را اعماه نماید یا این اسب آنستکه من این مکان را بشما واگذار نموده و...، و میں کلام اور اقطع نموده گفت.

- بمانید.

موریس لوظائف اجتماعی پایید بود و چون دکتر میکرد میبدید شرف و افتخار عقدم بر هر چیزی است از این حجه بود که در ان موقع بایک حدت ر حرارت فوق العاده نی توھین و تحقیر ناشی از آن بیش آمد را در نظر خود مجسم نموده چنان دانست که جز ناخون شستن از نشست معکن نخواهد شد . چون این فکر که و پرسیده برایش حاصل شد فوراً مثل این بود که به هیئت و به بیان او یک قسم نجابت و شهامت مخصوص و غیر منظری عطا شده باشد و گفت .

- خیر اقا ، کسی که نایست این منزل را ترک نموده و دوباره بان برگردانند شما که مورد تعقیب و در تحت مرآقبه هستید در اینجا نمایید و در همینجا هستم شهود مرا خواهید پذیرفت .

فرشته تسلی نموده حواب داد

- موریس عزیزم البته سایی حرسی شما شهودتان را خواهم پذیرفت ولی درست فکر کاید و بدانید که من روئین نلم و حریه ئی بمن کارگر نخواهد شد ارواح آسمانی ولو ماجسد هم شواد هدف بوك شمشیر یا گلوله طیاچه واقع نخواهد شد شاید بی موریس تأمل و تفکر نماید و بخطاطی بسا ورید که در این

مضاف تفاوت و فرق بین من و شما از کجا است تا بکجا و نیز همه جهات مسئله را بسنجید و بیلند که از آنجا که من قادر به کشف طبیعت آسمانی خود نیستم مستحیل است که نتوانم شهودی بطلبم حالت من در این مضاف بی تغییر و بدون ساقه خواهد بود.

موریس داسپارویو در جواب گفت
- بلی آقا ولی لازم بود که قبل از توهین بمن این فکر ها را نموده باشید.

این گفت و خود پسندانه از در بیرون رفت ولی شخص خروج مثل مرد مستی از پادر آمد ماران هنوز میباشد و موریس بدون اینکه چائرا بینند با چیزی شنود علی‌الععب راه میرفت و در آن آها و باتلاقها و توده‌های گل مثل این بود که بزوده با خود را بکشد مدتی در خیابانهای اطراف شهر راه رفت بالاخره خسته و نانوان در کار زمین سبزیکاری افتاد از پا ناسر گل آلود شده بود و کل ماشک چشم آغشته شده صورتش را خط خط و آلوده ساخته از گستاره های کلاهش آب میچکد بکفر عابر او را گداشی فرض نموده دو شاهی بول جلوش امدادخت موریس بول سباء را برداشته بادقت آنرا در حیب شلوار گداشته و در پی ملاقات شهود رفت



فصل سی ام

فصلی که حاوی تفاصیل یک أمر شرافتمدانه است و در طی این فصل تفاوت این مسئله نقاری واگذار میشود که آیا چنانکه آرکاد مدعی است ارتکاب یا انتلاع داشته باشد و خطا سبب تصفیه و تحریکه و خوبی مردمان است.

محل مضاف راغ سرهنگ مانشون واقع در « خیابان ملکه [۱] » در شهر «ورساي» (۲) معین شده بود آقایان « مسیودلاور دلیر » و « مسیولوتوک دروفک » که هر دو از مردان شرافتمند و شرافت دوست بودند بعلاوه عمرشان در اعمال شرافتمدانه میگذشت و قوانین و اصول شرافتمندی را بخوبی میدانستند کمک و معاون موریس داسپارویو بودند . در عالم کاتولیک ها مازده و مصارعه ئی [دوئل] (۳) واقع نمیشد مگر آنکه مسیودلاور دلیر داخل آن ناشد و اینکه موریس در این موضوع نا اولاد مشاوره شده و وبرانکمک طلبیده مطابق معمول و منسوم رفتار نموده بود گو اینکه بی کراحت حاضر هم نبود زیرا معروف

۱ — Avenue de Reine .

۲ — Versailles : شهری که در هجده کیلومتری جنوب عربی پاریس واقع و قریب شصت هزار نفر جمعیت آن است — خصوصیاتی عالی و ناگهانی ناصفا و متاجع معروف و نوابق تاریخی و امور سیاسی مربوطاً با این شهر که از جمله آنها آنکه رئیس جمهور فرانسه است که در این شهر صورت بیگیرد ورسای را مورد توجه همه دنیا ساخته است .

۳ — Duel . چند تن انس که در فرانسه داشتند و با طبایجه ممکن است و شروطی دارد از جمله دو هزار دلار از ۲۱ سال کمتر و از ۶۰ سال بیشتر داشتند (مالی شصت در صورت تصدیق شهود ممکن است) هر طرف ناید دو نفر شاهد حاضر داشته باشد یکی از این شهود بعنوان مدیر و ناظم « احتجاب » میشود که فرمانده آینه مبارزه محسوب و احکامی مطلع است در بیان مبارزه شهود صورت مجلسی بوشته هم اینها میگنند .

خاص و عام بود که وی فاسق مادام دلاور دلیر است ولی مسیو دلاور دلیر شوهر شرعی این خانم محسوب نمیشد بلکه همسری آنها بیک قسم قرار دادی بود اما مسیولوتروک دروفک بقول خودش شغل رسمی و تها سرمایه زندگانیش همان اعمال شرافتمندانه ود ویس و چون بدخواهان باین شغل و این سرمایه خرد میگرفتند این جواب را از محترمین می شیدند که برای مثل مسیولوتروک دروفک آدمی چه شغلی بهتر از شغل شرافت زندگی داشت.

شهود آرکاد عبارت بودند از پرس ایستار و تئوقیل اما شووقیل مسلم است که از روی اختیار و طبیع خاطر داخل و شریث این امر نشده بود زیرا او کمال تقدیر از هر قسم سختی و خشونتی داشت و بگلی منکر مبارزات بود و هیچ وقت تاب تحمل غریبو انفجار طباقچه و خشخش شمشیر را نداشت حتی منظره خون کاملا بیحال و مدهوشش میساخت لذا آن پسرک شیرین رقیق القلب آسمان با نهایت اصرار از حضور در آن جمع معدرت طلبیده و از قبول چنان تکلیفی امتناع ورزیده بود چندانکه مرای الزام وی حضور پر اس ایستار مجبور شده بود که اورا تهدید نموده بگوید که در صورت امتناع بیک شیشه یانکلاستیت [۱] اسرش خواهد دیخت علاوه بر دونفر مبارز و شهود و اطباء جز چند نفر از صاحب منصان مقیم و رسای و مددوی روزنامه نگار کسی در راغ نبود با اینکه موریس پیشتر از اینکه یکنفر نجیب زاده است معروفی نشده بود و احدی هم آرکاد را نمیشناخت معدالت عده نسیاری از کنجکاوی حم شده و پنجه های منازل مجاور باع معلو به جماعتی عکس و خبر نگار و مردم مختلف بود چیزی که مخصوصاً محرك حس کنجکاوی مردم شده بود این بود که فرمیده اودند زی علت آن منازعه و مبارزه است بعضی او شو ترا سبب میدانستند و اغلبی مادام دزوبل را

نام مینبر دند از اینها گذشته اصلاً مبارزاتی که مسیودلاور دلیس با عنوان شاهد و معاون در آن شرکت داشت جماعتیرا جلب مینمود. در آن روز آسمان رنگ لاحور دی مطبوعی داشت باع غرق در آنکه وریا بین بود سار سیاهی از درخت سوت و سفیر میزد خلاصه مسیودلاور دلیس عصائی در دست داشت و چون مدیر و ناظم مبارزه محظوظ نشد شمشیر طرفین را نوک بنوک گذاarde گفت:

- آقایان شروع کنید!

موریس شمشیر ندست از چپ و راست حمله کرد آرکاد شمشیر را راست گرفته بعقب اشست اولین مصاف نتیجه نداشتند از همان آغاز مأوزه شود احساس کردند که موریس داسپارویو سیار عصایی و ماهر بیج و فوق العاده غصبنده است و نیز مشاهده میکردند که ارخلاف هم آوردن مردی است خستگی ناپذیر و خون سرد در مأوزه دوم موریس وحشیانه حملاتی موده از زبان از هم گشود سیمه خود را مکشوف ساخت اعد در حالیکه راه میرفت ضربت مستقبی وارد نموده نوک شمشیرش شاهد آرکاد اصابت کرد همه تصور کردند که آرکاد محروم شده است ولی شهد با تهامت اندھاش و تعجب ملاحظه کردند که خود موریس حرارتی در مج دست دارد و اظهار میدارد که احساس دردی نمیگذرد و چون دلتار «کیل» زخم را معاینه کرد گفت که مشتری او موریس میتواند بubarزه ادامه بدهد بحسب معمول ربع ساعت مبارزه متوقف و مجدد از سر گرفته میشود موریس ناکمال شدت و حرارت حمله ور میشود ولی طرفش واضحانه ویرا نازی میدهد چندانکه مسیودلاور دلیس از مشاهده اینکه آرکاد چندان توجهی نمداده و حفظ خود ندارد او حشمت و اضطراب میآورد و ایندی مبارزه نتیجه سک موالند سیاهی که کسی نداشت چگونه وارد این باش

شده است از په گل سرخی خارج شده بدون مقدمه خود را بقاضای مخصوص بسازیان انداخته با وجود عصاها و غرباد ها ازین دو یاری موریس بیگندرد . موریس مثل این است که بازویش خدر شده ناشد و بقوت شانه حملانی بخصم روئین تن مینماید نالآخره حملانه نموده مثل این است که خود را روی شمشیر خصم انداخته باشد و درنتیجه ذخیری کاری به آرنج موریس وارد نمیشود . میتو دلاور دلیلیان مبارزه که یک ساعت و نیم طول کشیده بود خاتمه میدهد موریس احسان دوار و درد میکند لذا او را روی زمکت سبزی نشانیده نمیباشد پوشیده به بیچار نکیه اش میدهدند در این آنکه چرا جان بر جراحت او مرهم می نهند آرکاد را بتطابق و بازوی بجزوح خود را بطرف او باند مینماید و چون آرکاد که معلوم بود از فتح خود بسیار مجنون و داریش است نزد یک میشود با کمال محبت و ملاحظت وی را در آغوش کشیده میگوید :

- ای آرکاد اینک حوالمردی کن و از خیانتی که نسبت بهن کرده ئی در گذر حالا که منازعه ئی را که لازم بود نایکدیگر نمودیم ممتن است از تو خواهش کنم که بامن آشتی نمایی .

ماری اشک ریزان آرکاد را میپرسد و بگوشش میگوید :

- الله بیا از من ویدن کن و ثیابت را هم با خود بیاور .

موریس با والدین خود قهر بود لذا هنوز کوچک واقع در کوچه رم رفت . در آن عمارت در آخر اطاق خواب روی استری خوایده بوده های اطاق مانند ساعت ظهور فرشته افتد و چزی بر نیامد که آرکاد و ثیابت از در در آمدند درد سوران جراحت رو بشدت میرفت و حرارت اند موریس متدرجاً زیاد میشد با این حال آرام و راضی و مسرور بود فرشته و ثیابت موریه آنان و اشک ریزان خود را پایی بست او انداختند موریس دستهای

آنها را در دست خود گرفه و در خالیکه تسم میکرد اوسه بر مهر و محبتی از هر یکی برداشته گفت :

- اینک یقین دارم که بار دگر با هیچیک از شما دوتفر جنک نخواهم گرد و از هیچکدام آزده و دلگیر نخواهم شد دیگر مرا فریب نخواهد داد . حالا میدانم که شما بر هر کاری قادرید .

ژیلبرت با نوحه و گریه قسم باد نمود که ظواهر حالات موریس را فریب داده تولید سوء ظن نموده است و الا او هیچ وجه من الوجه داخل روابط مخصوصه نشده و اصلا بدوریس خیانت ننموده است ژیلبرت بقسری بحرارت و هیجان آمده بود و با نحوی صداقت خود را میخواست بقبولاند که حق خودش هم در کار بود مطمئن شود که خیالتی ننموده است .

موریس در جواب گفت :

- ژیلبرت اینه که اصرار منع و بخود تحمیت مده امری است واقع شده و میباشد چنین واقع شود و ایخیر قیعا وقوع تا انجا که میگویم تو کاملا حق داشته باشی که بایش فصاحت و وقاحت مرا بقیری بی و در این اطاق نا بهترین دوست من مرتكب خیانت شوی اگر تو چنین نمیگردی ممکن نمیشند که ما هرسه تهر باشی محبت در این محل مجتمع شویم و من به بزرگترین شادمانی حیات خود نائل نشده بودم او ه ژیلبرت چقدر باد است که تو چیزهای را که نعم و کامل واقع شده انکار مینمائی .

ژیلبرت با اندکی تلحی جواب گفت

- بسیار خوب حبیم حالا که دلت چنین میخواهد من هم انکار نمی نمایم ولی بدان که این اقرار فقط و فقط برای رضایت خاطر و مسرور ساختن تو است .

موریس ثبلبرت را روی ستو در کار خود نشاند و از آرکاد هم خواهش
لرد که در گرسی نزدیک بنشینید.

آرکاد رو بموریس نموده گفت

رفیق من ملک بودم و مقصوم آدم شدم و بمحض آدم شدن مرتكب مغصیت
گردیدم از این راه است که از ملک بهتر شده ام.

موریس جواب داد :

- هر ان است که در امور مبالغه نهائیم و عوض گزافه گوئی یک دست
درق بازی کیم

ولی هنوز درست مه تلخ خال بازی خود را ندیده و نهم بازیها اعلان نکرده
ره که چشمهاش تار شده ورقها از دستش افتاده با حال گیجی و دوار بر
مالش افتاده از صداع شدیدی شکایت نمود مختصراً پس از این حادثه مادرام
دزدیل برای دیده و نازدیده هائی که داشت بروز رفت مخصوصاً دو این موقع
ازم میدانست که درین مردم دیده شود تا آیکه از راه استراحت خاطر و
ملایت رفتار آنچه را نسبت ناواشاعع یافته است تکذیب نماید.

آرکاد تا دم در از او مشایعت نمود و در موقع جدائی چنان بوسه آبداری
با او او گرفت که چون نزد موریس برگشت بطری از بوسه تمام فده را
اطر ساخت،
موریس گفت.

من سیار راضیم که قضایا باین شکل خاتمه یافت،
آرکاد جواب داد :

المقدار کائن تا گزین میباشد چنین شود جمیع غرستگانی که چون من
خشان و رزیده اند البته همین معامله را با ثبلبرت میکردند، حواری گوید:

«بعلت حضور فرشتگان زنان باید در حجاب نماز خود را بخواند [۱]»
بدیهی است که سبب گفته حواری این است که میدانسته چون فرشتگان زنان
را رعنا و زیبا بیابند در فرمت خواهند افتاد . بمحض اینکه پای فرشتگان
بلزمین میرسد بشهوت آمده هم آغوشی زنان زمین میپردازند . اعتنای فرشتگان
مقرون نقوت و لطف بسیار است قیرا این ارواح آسمانی در ملاعیه و مباشره
با دختران مسرار لا بوصفی آشنا هستند که مهرویان زمین را در اعماق دریایی
شهوت و حظ نفس مستخرق میسازد و چون اب در اب این نوع عزالان ختدان
میزهند چنان شهد آتشداری بانها میچشانند و چنان سیلی از شعله های پر طراوت
جان بخش در عروق آها جاری میسازند که آن سم تنان از خود بخورد
شده مجدوب عوالم لطف و فرج و شادمانی میشوند

موردیس میچ روح فرباد ند :

^۱ ایقدو یاوه سرائی هکن حیوان نجس

فرشته گفت

بگذار باش کامیابی داشت ۱ مردیس عزیزم بله همه دیگر برای
تبرئه خود میگویم و لعنتی را بحال خود و اینکه دارم که استراحت نمائی همچو
چیزی از من بخواهد بگذاریم و همانطور نیست برای اینکه مطمئن شوی که من عقائد
اینها مطابق با نظریه ایم

و افکار مخصوصه ؓی بتو تحمیل نمینمایم و بدانی که من ترا نمی فرمیم در این موضوع مباحثات فرشتگان و زنان مراجعه بکتاب استدلاله « ژوستن » جلد اول و دوم بهم و نیز کتاب فلاویوس ژوژف « آثار عتبه یهودیت » جلد اول فصل سوم را ملاحظه کن و همچنین کتاب « راجع برستاخیز » آثار غورس (۱) و فصل پانزدهم جلد دوم کتاب « لاکناس (۲) » و رساله « راجع به حجاب با کرات » تر تولین و کتاب « در پسلوس » مرقس افسی (۳) و فصل چهارم مجلد خامس کتاب « لوازم انجیلی » اوژب (۴) و فصل پنجم کتاب « نوح و کشتی » سن آمبرواز و فصل بیست و سوم مجلد پانزدهم کتاب « مدینه الله (۵) »

۱ — Athénagore با Athénagoras از فلاسفه آباء کیسه مسیحیت است که در قرن دوم میلادی نیز که اصلا از اهلی آتن و از فلاسفه و نیون بوده پس از اعتناق دیالت مسیحیه کتاب استدلاله‌گی در مدیح نصرافت نوشته و آنرا از مارک اورل مرقس (اوربلوس) و پسرش کمود فرستاده است.

۲ — Lactance : یکی از آباء لاتینی که بواسطه حسن اشاء بلقب « سیسرون » مسیحی ملقب است بین سالین ۲۲۵ و ۲۳۰ میلادی متولد شده در حدود ۳۲۰ میلادی و فاتحه - لاکناس از مشاهیر استدلاله توانان مسیحیان است و کتب بسیاری صند تعداد آنها و صند فلسفه و تئیه تکاشته است.

۳ — Marc d' Ephèse - ارکنی که در دسترس مترجم اود تحقیق و ترجمه حال صرف افسی مسکن نشد .

۴ — Eusepe - از اهلی قیصر به مصنف تاریخ کیسه معروفی است (۲۶۷-۳۴۰ میلادی) ۵ — La cité de Dieu - کتاب سن او گوستن سابق الذکر که عبارت از ۲۲ مجلد است موضع اصلی کتاب و در آغاز و نیون است که سقوط امپراطوری روم را منسوب به اشر مسیحیت مبدائسته‌آنقدر دوازده مجلد آخر راجع به کوشش و جهد مسیحیت است در مقابل امدادی و تئیت و این مجلدات بشکل چنگی کهین دو شهر واقع شود او شته شده است مان حجه این کتاب « مدینه الله » نامیده شده است .

سن او گوستن و صفحه ۲۱۸ رساله « بحث راجع بشیاطین ، اب ملدوانی پیوی (۱) را مطالعه فرما کذلک کتاب (پیر لویه (۲)) مشاور پادشاه ... موریس فریاد کشیده گفت .

— آرکاد حفه شو ! آخر بعن رحم کن خاموش ناش خاموش باش ! و این سک را ازاینجا بران .

موریس در حالیکه صورتش هائند شفافی سرخ شده و چشمهاش از کاسه سر میون آمده بود در عالم هذیان گمان میکرد که سک مودار سیاهی را روی بستر خود می بیند .

مادام دلاور دلیر که یوسته ایام خود را با جرای آداب مستحسنه اجتماعی وطنی میگذرانید و در عدد الطیف ترین پرستاران طبقه اشراف و اکابر فرانسه محسوب بود شخصا برای احوال پرسی موریس آمده و ضمنا حاضر شده بود که خود هوازیت و پرستاری او را عهد دار شود ولی بواسطه اصرار شدید مادام دژوال آرکاد در اروی او است از همه طرف سبب بموریس اظهار شفقت و همدردی میشد اوراق عیادت تراورین را در صحنه از رگی جمع نموده و موریس از است گوشیهای تاه شده آن اوراق را پیش میگیرد میگویند : میتوان تو را در قلچه که اولین اشیا خاصی بود که نزد موریس آمده چنانکه ترینده روابط یک مرد شرافتماند نسبت سک شفافیت دیگر است مردانه اطیبا و مهربانی نموده دست جوانمردی باوی هشدار و صدمه ملجم بست و پنج لیره از وی مطالبه کرد تا قرضی را که نموجب قول شرافتی یه داده اود میباشد ادا کند پردازد و هن از مطالعه گفت .

— ها موریس عزیزم ، اینها خدماتی است که از هر کسی نمیتوان
الجام آنرا توقع داشت ؛ همانروز میتو گلستان بدیدن برادرزاده خودآمد
و موریس آرکاد را بوي معرفی نموده گفت .

— عموم حنان این فرشته موکل من است که تا آندوجه از پای
او خوش آمده بود مقصودم این است که این پاهای او را که روی غباری
که در منزل باشیده شده بود دیدی و آنقدر قشنگ بنظرت میابد سال
گذشته در همین اطاق نمن ظاهر شد ، ، ، ، ها باور نمیکنم ۰۰۰۶
ولی بدان که این مسئله بکلی راست و صحیح است ۱

آنگاه موریس رو به آرکاد نموده گفت :

— ها آرکاد چه میگوئی در این موضوع ؟ پاتویل کشیش که بکنفر
متبع مجتهد علمور لاهوت و کشیش بزرگواری است عقیده ندارد که تو
فرشته ناشی عمومی من گلستان هم که اصلاً دین ندارد و حتی اصول دین را
هم نمیداند نیز یاش از پاتویل باین مسئله عقیده ندارد ایندو نفر هر دو
منکر وجود تواند بکی بواسطه آنکه دین دارد دیگری بواسطه آنکه دین ندارد
باین قرینه باید یقین کرد که اگر روزی شرح حال و تاریخ تو حکایت شود
نظر احدی راست نخواهد آمد بعلاوه هر کس نقل این قصه را بر عهده نگیرد
ادم صاحب ذوقی نخواهد بود و مورد تحسین و تمجید بسیار واقع نخواهد
شد زیرا بعد از همه صمدتها تاریخ تو تاریخ قشنگ و دلکشی بست آرکاد
اگر چه دوست دارم ولی تو را مقصود داشته و محکوم میشم ارم زیرا از روزی که
بخطر بی دنی افتاده بسیار جانی و پلید شده ای هم فرشته بدی هستی و
هر دوست بدی بعلاوه خائن و آدم کش هستی زیرا گمان میکنم اینکه در
فضای مبارزه سک مودار سیاهی بین پاهای من وها نمودی بدان خیال بود
که مرا بکشی .

فرشته شانه بالا انداخته رو بمسیو گائنان نموده گفت :

- آقا از اینکه تا این درجه نزد شما ای قدر و کم اعتبارم متأسفم اما تعجبی ندارم زیرا بمن گفته اند که شما با آسمان یهود و مسیحیت که من از بومیان آن هستم بهم زده و قهر هستید.

گائنان در جواب گفت :

- بلی آقا من بخود یوه چندان اعتقادی ندارم تا چه رسید بفرشتگانش ، آرکاد گفت :

- آقا این کسی را که شما یوه می‌دانید در حقیقت یک عقل فعال جاگل و خشنی است بنام یالداباوت ، گائنان جواب داد :

- اگر چنین است پس حاضرم بوى عقیده پیدا کنم گفتید جاگل و مخدود است در این صورت اعتقاد موجود او دیگر رای من موجب اشکالی نیست خوب نگوئید بینم احوالش چطور است ؟ آرکاد جواب داد .

احوالش بدانست ، میخواهیم تمامه آینده سرگونش سازیم
گائنان گفت :

- خوب آقا زیاد هم مغرور نباشد و بر خود نباید بلی این انتظار شما مرا بیاد مسیو کویسار شوهر خواهرم میاندازد که مدت سی سال است که هر روز صیع چون از خواب برمی‌خیزد مترصد است خبر سقوط جمهوریت باو پرسد ، موافیس خوشحالانه فریاد زد :

- ها آرکاد می‌بینی عموم گائنان بامن هم‌عقیده است عموم میانند که تو پیشرفت حاصل نخواهی کرد آرکاد از مسیو گائنان پرسید :

— آقا خواهش میکنم بفرمایید بچه دلیل شما چنان می پنداشید که من موفق خواهم گردید؟
گائتان جواب گفت:

— این یالدا با اوت شما اگر در آن دنیا قدرتی نداشته باشد ممکنست ولی در آن دنیا بسیار قوی است در عهد قدیم کشورشان طرفداران و اعوان او بودند یعنی اشخاصی که بوی عقیده داشتند امروز طرفداران و انصار او اشخاصی هستند که با عقیده ندارند یعنی فلاسفه ارجمنده در ایام اخیر پکنفر خود پسند گویه نظری بهم «مالبیخولیائی» [۱] پیدا شده میخواست علم

۱ - با مقاد مترجم مقصود آناتول فرانس از این عبارت که «در ایام اخیر یک نفر خود پسند مالبیخولیائی میخواست علم را دچار ورشکستگی و انلاس ماید باشد که آدمان و کارهای کلپسا بهتر و رضایت بخش نر گردد» میتواند که ارد لروا (Edouard Leroy) فیلسوف و ریاضی دان معاصر فرانسوی است که در ۱۸۷۰ میلادی متولد شده است — میتواند میتواند و کاتولیک معتقد است مجمل آراء او این است که علم، عبارت از یک حلله فرخیات و معاهدات و فراردادهای بین علماء است و فقط از این نظر است که ظاهرآ معلمی پیش و قطعی نظر میباشد تا بر این فرمایای علمی و بطریق اولی از این علم مصنوع و مخلوق عالم است نتیجه این مقدمات آنکه علم تبدیلواند حقیقتی بنا کشف و تابد فقط ممکن است در عمل غیره باشد زیرا قاعده و قانونی برای کار و عمل (Régie d'action) بهای میدهد. دیگر از آراء لروا که شناخت بسیار بباحث هایی برگشته است که منطق و استدلال را بسیار موهون میشمارد و اعتماد به قدر را (anti-intellectualiste) چاوش میدارد و لسان حالت این است که «باشی استدلالان چو بین بود باشی چو بین سمعت بی تکین بود» پیشی که می گوید عقل بشری بهر حقیقتی که دست نزد آنرا خراب میکند

را دچار ورشکستگی و افلas نماید باشد که اوضاع و کارهای کلیساها را و رضایت بخشن تر گردد . این روزها هم فلسفه عمده را اختراع کرده‌اند و مخصوصاً اختراع این فلسفه برای این بوده که دیانت را حتی در انظر اشخاص صاحب ذکر و عاقل هم با قدر و اعتبار جلوه دهند .

آرکاد از گیلان پرسید :

— ها ها همگر شما فلسفه عمده امریکائی را تحمیل نموده اید ؟
گیلان جواب داد .

— باور مکن ا من از این صحبتها بیارم ! سایهای بود سبک مغز خفیف العقای ودم و علوم امور اه طبیعت تهییل میکردم ، هیل [۱] و « ذات [۲]

و شکل و ماهیت آن حقیقت را تعبیر میدهد مل شکل واردات قدر و تأثیر و احساس و تغیر و عقیده حقایقی ها کشف میشود ولی بعدهم آنکه عقل پیرامون آن حقایق میشود از میان میروند . پاسخه طلق و پان که انت و وسیله ارار و اظهار مکر و عقل است بزرگ ناتص است و مانند حدود عقل و بیشتر از آن شکل و ماهیت حقایق را تعبیر میدهد و سخاپ میکند . اما روا علم را فاهم و قاعده عمل (Règle d'action) مشماره مابعدی که میگوید در عین حالیکه قادر بر فهم و درک معنی حقیقتی پیشیم و علم معنی قطع و یقین داشت . دلک مجبور نکار هستیم و نظرور تصادف قوانین وضع شده که بویله آها هست دینه ای کار کرد و مجموع این قوانین است که علم را میده میشود .

۱ - Hégel . - دیلوف آلمای که در شهر استوتکارت پایتخت ایالت ورتامبرگ متولد شده و در برلین مرد نموده است (۱۷۷۰ - ۱۸۵۱ میلادی) اراء و افکار این فلسفه که Hegelianisme میشود بود بسیاری بر افکار مل آلمان داشته است

۲ - Emmanuel Kant . - اشهر ولاده آلمان از اهل کوپنگن (پروس شرقی) (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) متصب کتب فلسفی معروف نقد عقل مجرد (critique de la raison pure) و نقد عقد عملی (Critique de la raison pratique) و کتاب نقد الحكم (Critique du jugement) میباشد

میخواندم در طی هر دو سین عمر آدمی شده ام جدی نه عاقل و دیگر بغیر از آشکال محسوسه یعنی آنچه با چشم و گوش بی مردن بان ممکن است داخل بحث دیگری نباشوم زیرا در بسا فله ام که صنعت و فن و آنچه مخلوق قلب و احساس است عبارت از تمام انسان است، باقی خواب و خیال و وهم و سراب است.

بعد این‌نوال تا مقام غروب آفتاب محاوره دوام داشت و در طی آن محاورات سخنان شرم آورد و قبیحی گفته شد که چنانکه ضرب المثل است نه فقط کافی بود که یکنفر سر باز ذره بوش را از خجالت سرخ نمایند زیرا این مبالغه محسوب نیست و مبینم که غالب ذره پوشان مردمان با شرم و حیائی هستند بلکه کافی بود که یکنفر خاتم پارسی را هم از خجالت سرخ کند، مسیو ساریت هم برای احوال پرسی نزد شاگرد قدیم خود آمد و چون از در درآمد می‌داند آن بود که در سر کچل براق او مجسمه آلسکاندر داسپارویو دیده شود مسیو ساریت از دیده بستر نشست و در آن‌دم چنان نداشته بیشد که قفسه‌های مملو آنکه تالار کرات و مجسمه‌ها جای پرده‌های آبی رنگ و دولابچه آینه دار و بخاری را گرفته باشد و هم مثل آن بود که از بسیاری یاد داشت و دسته‌های اوراق و اسناد هوای آن اطان سکین و شفیل شده باشد بلی جای عجیب نیست زیرا تمیز مسیو ساریت از کتابخانه اش غیر ممکن بود و امکان نداشت که بدون تصور کردن و مجسم ساختن کتابخانه بهوان مسیو ساریت را دید یا حتی اورا بتصور در آورده . ینوا ساریت خود از مجسمه‌هایی که تذکر میداد رنگ پریده‌تر و مدهم‌تر و خیالی قر بنظر می‌آمد موریس که بسیار رقیق القلب شده بود از ابراز دوستی معام قدریعی متأثر شده گفت :

— مسیو ساریت بسم الله بفرمائید . مادام دزول را که میشناشد هنگاد ملک موکل خود را شما معرفی مینمایم این شخص است که در ایامی که غیر مرئی بود مدت دو سال کتابخانه شمارا دستخوش غارت ساخته باز درجه شمارا از خوردو خوراک باز داشته تهریما پسرحد چون رسائیده بود بلی همین شخص است که دسته دسته کتاب کهنه ها را از تالار کرات باطاق من نقل میداد و روزی در زیر چشم شما نمیدانم کدام کتاب قیمتی را برداشته بود که باز واسطه در روی پله ها بیهوده بروزمن افتاده و قلی دیگر کتاب مسیو سالومون رینا را برداشته و چون موظف و مجبور بود که بامن بیرون رود [زیرا طوری که بعد ها فرمیده ام هیچ وقت از می جدا نشده است] آن کتاب را در رودخانه گوچه پرسنس انداخته است . خوب مسیو ساریت فعلا از او در گذرید و عفو بفرمائید زیرا چون حیب نداشته چنین کرده است در آن ایام روح مجرد و بچشم غیر مرئی بوده است . ای کاش تمام کتابهای شما طعمه حریق یا معرض طوفانی شده نیست و نابود شده بود زیرا آن کتابها است که سر فرشته مرا از راه در برده او را اضلال انداخته است و ایش که آدم شده ته دین و مذهب دارد و نه اصول و قوانینی میشناسد حالا من فرشته موکل او هستم و خدا میداند که این قضایا بیچه شکل خانم خواهد یافت ۱

اما مسیو ساریت درین آنکه باین حرفها گوش میداد آثار حزن فوق العاده ئی در وجہ اش دیده میشد حزن دائمی و ترمیم ناپذیری حزنی که شیوه بقیافه اجساد مومبائی شده بود و چون از جا بی خاست که برود سرگوش آرکاد اوردۀ گفت :

— طفلک پینوا بسیار منین است هذیان میگوید .

موریس دو باره مسیو ساریت را طلبیده گفت :

— میتو ساریت بمانید شما هم یکدست ورق با مابازی کنید . خوب است نصایح مرا پذیرید مثل من نباشد سرامون رفای بد نگردید و الا معذوم خواهید شد خواهش میکنم حالا نروید یک مطلب بسیار مهمی هم دارم از شما بطلبام و آن این است که چون دو باره بعیادت من بیایید یک جلد کتاب راجع بحقیقت دیانت برای من بیاورید تا آنکه آنرا تحصیل نمایم زیرا لازم است که دیانت از کفر رفته فرشته موکل خود را باو اعاده دهم و بار دگر او را متدين نمایم .



* (فصل بیمی و پنجم)

فصلی که در آن با کمال تعجب و اندھاش مشاهده میشود که پکنفر مرد شریف جیون شیرین و ملایمی با چه آسانی معکن است منکب جذایت و سخت آوری شود .

مسیو ساریت که از حرفهای در هم و بس هم موریس سخت بخوبی دلخون شده بود سوار او بوسی شده نزد رفیق خود با با گیناردون رفت زیرا او تنها رفیق شفیقش محسوب میشد و در تمام دنیا تنها کسی بود که بدبند و شنیدن کلامش میل و رغبتی داشت در موقع ورود ساریت به دان کوچه کورسل گیناردون تنها بود و در یک کرسی بزرگ کهنه شی چرت میزد . با گیناردون با گیسوان مجعد حلقه مانند رویش تر و تازه و صورت سرخ کملگون هیکل غریبی داشت و گهای بنقش یعنی اش چون رشته بنظر می آمد و هم بواسطه شراب بورگوانی یعنی ارغوانی رنگ شده بود بلی دیگر بر احدی پوشیده نبود که با با گیناردون شراب خوار بود . در ازدیکی او گل سرخی در فنجان بی آنی که روی میز کار او گناوه رعنای قرار داشت در کار خشکیدن بود و یک قطعه پارچه گلابتون دوزی شده نا تمام در زنبیلی دیده میشد . اما او گناوه حوان روز بروز بیشتر غیرت اختیار نمینمود مسیو بلان منبل هم هبچوقت در مواقعی که او گناوه غایب بود در آن دکان دیده نمیشد بعلت آنکه هفته ئی سه بار ساعت پنج بعداز ظهر در ملاقاتی مخصوصی که نزدیک شانزلیزه واقع بود همدمیگر را ملاقات نموده بوصال هم میرسیدند با با گیناردون ابدآ بس این قضایا مطلع نبود ولی با آنکه همه بدبهختی خود را نمیدانست باز هم درج میبرد .

باری مسیو ساریت دست رفیق قدیمی خود را فشرد و لی جوابای حال او کتابی رعنای نشد زیرا باکم و گیف روایطی که این دو را به مرتبه می‌ساخت مطلع بوده البته اگر از ذفیران که مظالم و ماته مطرود شده بود و ساریت آمید داشت که گیناردون ویرا همسر شرعی خود قرار دهد صحبتی بعیان می آورد خالی از مناسبت نبود معذلک از آنجا که مسیو ساریت پس مند با خزم و احتیاطی بود پرسش حال خود گیناردون قناعت نمود.

بابا گیناردون واقعاً ناخوش بود اما از موقعیگه صحت و قوتش ذاته شده روی به نکس نهاده بود همیشه تظاهر بقوت و صحت مینمود و در این موقع با کمال اطمینان خاطر در جواب ساریت گفت:

خدارا شکر! صحتم در نیال خوبی است هم روح سالم و هم جسد رازی را گرفت و با کدام نم ساریت عفیف‌اش تاهیشه سالم و قوی اشی.

آن شب بابا گیناردون چند جلد کتاب قیمتی از دولابچه چوب نفشه‌ائی بیرون آورده بود یگنفر کتاب دوست معروف بسیار ویکور ویر نشان دهد و پس از رفتن این مشتری خواشش برده «حال نکرده بود» هارا بجای خود بروگرداند مسیو ساریت که معلوم است تا چه اندازه بکتاب علاقه مندو و چون چشمش باز کتاب‌ها که روی سلک مردم دولابچه گذاشته شده بود افتاد حکم قیچکاوی بی اختیار شروع بزیر و روکردن و دیدن آن‌ها نمود اولین کتابی را که بچونک آورده ورق زده کتاب «ژان دارک» مجلدی بود با شرح و حواشی انگلیزی معلوم است رای مردی فراسوی و مسیحی این کتاب و این صور بیش از هر چیزی ناید چالب توجه باشد و اگر چه دیدن آن کتاب و آن صور می‌باشد قلب گانولیکی وطن دوست اورا متاثر و مغموم نماید ولی یک کتاب قشنگ و تفیس هرچه و در هر موضوع باشد بچشم او خوب و خوش می‌باشد خلاصه در

همان حالیکه با کمال شفقت و مهریانی با گیناردون صحبت مینمود کتابها را هم پکی بعد از دیگری در دست گرفته نگاه میکرد گیناردون هم باصفت شغل عینیه قروشی هریک را از تظر صحافقی و جلد یا تصاویر یا از جهت منبع و منها بدست آمدن یا کم یابی آن تسعیر میکرد ناگهان ساریت فریادی کشید که از خوشحالی فوق العاده و عشق و شور مخصوصی حکایت میکرد المی ساریت لوکرس رئیس دیار و آندوم یعنی لوکرس خود را یافته آنرا روی قلب خود می‌فرشد و در حالیکه کتابها بیان خود نزدیک کرده بود گفت:

- بالاخره باقتش

در ابتدا بابا گیناردون درست مقصود رفیق قدیعی خود را نمیفهمید ولی پس از آنکه ساریت اظهار داشت که آن کتاب از جمله مجلدات مکتبه دامپارویو و متعلق با وست وندون گفته‌گو و مرافقه آنرا با خودخواهد بردا و بابا گیناردون مثل آنکه از خواب پرداز بپرداز استاده با کمال وضوح گفت که آن مجلد ملک طلاق شخص اوست و خود بخشه خریده و قیمت آنرا بال تمام پرداخته و جز در بهای پنجهزار فرانک پول نقد ممکن نیست آنرا باحدی تسليم نماید.

ساریت در جواب گفت:

- گویا آنچه را میگویم نمیشنوید یا نمیفهمید بابا میگویم این کتاب متعلق بکتابخانه دامپارویاست و تکلیف من آنستکه آنرا بمحل خود برگردانم گیناردون گفت:

- شوخی بس است ایس کن اهدأ چنین چیزی نیست ...
ساریت دوباره فریاد زد.

- میگویم این کتاب متعلق نه ایست ،
گیناردون جواب گفت :

— عزیزم ساریت شما دیوانه اید ،

چون دیدم که ساریت و جنات بر آشناه و سراسمه دارد کتاب را از دستهای او بیرون آورده کوشید که موضوع مکالمه را تغییر دهد و سخن دیگری بیان آورده لذا گفت

— هاساریت دیده‌اید که چگونه این خازینه‌هاند که قصر مازارن (۱) را راب نموده و نمیدانم این نقطه را که قاب و مرکز شهر قدیم و زیبائی‌ترین عال پاریس است با چهارشنبه عجیب و غریب پوشانند ؟ حقیقت این است که ها از واندال (۲) بدتوانند زیرا واندال‌ها بناهای قدیم را خراب می‌کردند ولی دیگر های اینها اینه نحس و نجس و پنهانی بد شکل و رذل سبکی مانند بابل اسکندر (۳) بساختند بلی کوچ گارانسیر شما هم طمعه هدم و دمار وحشی‌ها واقع خواهد شد .

آخر دیدم که این درابره با ماسک مفرغی قشلاق سقاخانه قصر چه کردند .

اما ساریت که گوش استماع بر آنچه او بیگفت نداشت دو باره گفت :

— آخر گیتاردون تفهمیدید چه گفتم گوش بدید این کتاب متعلق کتابخانه داسپاریو است و در انجا گم شده است چطور ؟ بدست کی ؟ نمیدانم

Palais mazarin : — فصور فعلی آکادمی فرانسه که کارهای مارزان صدر ظم لوی سیزدهم ولوی پنجم دهم رای مدرسه‌ئی ساخته بود .

Vandales : — ملتی از ملل قدریه زرمانیک و قستی از ملل سلاو که در فرن پنجم بلادی برگول و سواحل افریقا و بعضی حزایر بحرالروم مسلط شده‌اند و از جاه برادره گی ستد که خرا و قتل و غارت بسیار نموده‌اند .

Pont d AlexandreIII : — مقصود پلی است که بنام اسکندر سوم امپراطور روسیه

امور وحشت آور و اسرار آمیز بسیار در این کتابخانه واقع شده است حالا دوست عزیزم لازم است که این قضیه را باحسات منصفانه شخص خودتان واگذار نمایم از طرف دیگر البته راضی نمیشود که لاسمع الله درد یا عامل دزدان محسوب شوید بنابراین کتاب را بمن بدید تا آنرا بهمیو داسپارویو رد کنم مسلم است که مشارالله خسارت شمارا جیران خواهد نمود در این قسم یوچوجه من الوجه شک و تردیدی نداشته باشید بلکه باید بسخاوت وجوانمردی میو داسپارویو اطمینان داشته باشید چاره همین است سلوک شما هم در این موضوع مقاومت فطرت نیکی که دارید سلوکی است که از یکنفر نجیبی بایستی انتظار داشت.

بابا گیناردون قسم تاریخی نموده گفت:

— بهبه ماشاءالله واقعاً عجب نصیحتی میفرماید که بسخاوت وجوانمردی این داسپارویو لئیم بست فطرت اطمینان پیدا کنم این داسپارویو که لک را بطعم یوستش دباغی میکند! خوب ساریت حان درست بمن نگاه کنید و بگوئید بدانم که واقعاً سرمرا شدید بسر بهلول دیده اید آگر چنین نیست بس چرا مرا دست انداخته اید شما که بهتر از همه میدانید که میو داسپارویو همان کسی است که از پرداختن پنجاه فرانک به یکنفر سه میار درنهای شیشه جد امجدش آلساندر داسپارویو که کار د هرسان [۱] است مضائقه نمود و هنوز تصویر جد بزرگوارش در خیابان مون بارناس [۲] روی قبرستان بر بساط یکنفر یهودی گسترانیده شده است و جمیع سگهای آن محله روی آن می

۱- نقاش فرانسوی (Louis Hersent) ۱۷۷۷-۱۸۶۰ میلادی)

۲- Bd du Montparnasse : نام خیابان معروف در پاریس که از اب سنت بسیاری در آن محله ساکنند.

شاشند ... حالا من بسخاوت و جوانمردی این مسبو داسپارویو اطمینان حاصل کنم ای والله واقعاً شما آدم ساده لوح بسیار نازنی‌ان هستید

ساریت جواب داد :

- بسیار خوب ! گیناردون من شخصاً تعهد میکنم که هر نحو که چند نفر حکم معین کشند خودم جیران خسارت شمارا بنمایم . میفهاید چه میگوییم ؟
گیناردون گفت :

- دقیق هیچ وقت در غیرموضع احسان منما و برآن میباشد که بالبین نمک نشناسان شرط محبت بجا بیاوری این داسپارویو که سنگش را بسیله میزنی در ازای اجری که یکنفر چیزی خدمت هم باز مبلغ حاضر خدمت نیست تو ازالي شما علم شما فعالیت شما خلاصه تمام زندگی شمارا از شما گرفته و از آن استفاده نموده است بهتر آنستکه از این صرافت بیفتد بعلاوه دیگر کار از کارگذشته و کتاب فروخته شده است

ساریت وحشت زده پرسید :

- فروخته شده ؟ بکه ؟

گیناردون جواب داد :

- برای شما چه اهمیتی دارد ؟ ما حصل کلام اینستکه دیگر این کتاب را نخواهید دید حتی دیگر کسی صحبتی هم از اینکتاب بشما نخواهد کرد بالی قریباً کتاب بامریکا خواهد رفت .

ساریت دوباره سراسمه و هر اسان پرسید :

- بامریکا چه بعنی این چطور ؟ این لوگرس مزین بعلام فیلیپ دو اندوم

با حواشی و بیاد داشت های هست فلتیز ! این لوگوس من ! با مریکا !
با بنا گیناردون شروع بخندیدن نموده گفت :

سازیت فازنیم ب اختیار مرا بیاد پهلوان گریوها [۱] می اندازید که چون
عیفه مدد که معشوقه اش را به « میسی سیلی » (۲) خواهند برد فریاد میزند :
« معشوقه عزیز من را به میسی سی بی ا . . . »
سازیت بارگی بسیار بردۀ گفت :

— خیر ! حاشا و کلا ! این کتاب با مریکا نخواهد رفت بلکه بعکم
حق بکتابخانه د اسپا و بیو برخواهد گشت با الله گیناردون کتاب را بدھید بمن .
گیناردون یکباره یکسر هم سعی کرد که با این میحاوره یکه از ظاهر احوال
علوم بود بالآخره شکل بدی بخود خواهد گرفت خاتمه دهد این بود
که گفت :

— ها سازیت عزیزم هیچ از لین تابلوی گر کو حرف نمیزند حتی نگاه
هم باش نمیکنند در صورتیکه این تابلو کار بسیار ممتاز شایان تحسینی است .
در ضمن این صحبت ها تابلو را مقابله روشنائی گرفته گفت :

— آخر این سن فرانسوارا بینید این قریب الی الله این برادر سیح را
درست تماشا کنید جسد سپاه سوخته قدیس ماتند دخان ذیصه مبارکی بطرف
آسمان متصاعد است و حکم « قربانی هایل » [۳] را دارد .

۱ — Le chevalier des Grieux : — از کتبی که مترجم درسترس داشته ترجمه حال
و شرح این نصیحت ممکن نشده است .

۲ — Mississipi : پکی از ایالات متحده آمریکای شمالی که بنام رودخانه معروف شده
نمایمده شده است .

۳ — اشاره با په چهارم فصل چهارم سفر نکون « و هایل بین آز اول زاده های
گوسته دان خود و از بیه آنها آورد و خداوند هایل وهم هدیه اورا قبول فرمود »

ساریت بدون اینکه سر خود را بطرف تابلو برگرداند آمرانه وی را مخاطب ساخت :

گیناردون کتاب ! یا الله کتاب را بدهید .

بابا گیناردون نا گهان غضب آمده خون اسرش میل نموده بکلی سرخ شده و در حالیکه رگهای پیشانیش حرکت نموده بود فریاد زد :

— بس کن !

و با همان حال بر آشفتگی کتاب او کرس را در یکی از جیب های نام ته اش گذاشت .

ساریت بدون درنک خود را دوی او انداخته با خشم و غضب بسیار با او در آویخت چندانکه با همه ضعف و ناتوانی که داشت آن پیر مرد تومند را در کرسی مسلط دار او گتاوی پرست نمود .

گیناردون با حال گبهجی و خشم سیلی نا سزا باز دیوانه نثار کرده با ضرب مشت چهار قدم او را دور انداخت بقسمی که سرش به تابلوی «توبیح مریم عذر راه که کار فرا آژلیکو بود اصابت نموده سبب شد که آن تابلو با غریبو بسیار بر زمین افتاد .

ساریت بار دیگر دست بکار شده کوشید که آن کتاب را از جیب او در آورد .

البته برای بابا گیناردون مردی معکن بود که ایندفعه بکلی او را نقش زمین نماید ولی بواسطه میل خون اسرش مثل این بود که نا بینا شده باشد و در آنحال دوار سرش بمعیز کار مشغول آش که در آن نزدیکی واقع بود خورد ساریت بحریف از با در افتاده در آویخته او را در کرسی باز رک بعقب انداخت و با دستان گوچک لافر خود گردن او را که بخودی خود هم بسیار سرخ بود بقسمی فشرد که بنفس و کبود شد گیناردون معنی میکرد که خود

را رها ساخته اما آن انگشتان ظریف و نعیف که بان گوشت گرم و نرم
چسبیده بود با یک قسم احساس لذت و خوشی در آن فرو میرفت گویا تو
غیر معلومی دستان وی را بفریبسته خود متصل ساخته بود. گیناردون بخرخه
افتاده و آپ از گوشه دهانش جاری شد دیگر فشار هیکل بزرگش مانش
شده بقاصله های معین مدست و پا میزد اما حرکاتش متدرجا غیر منظم واندنه
میشد بالاخره با آنکه دیگر حرکتی از وی محسوس نبود باز هم انگشتان
آدم کش ساریت دست از فشار بتواند نمیداشت بلی عاقبت ساریت با گوشش
و زحمت بسیار و جد و جهد شدید توانست دست از فربسته خود برد.
با آنکه طبیعتی در سر احساس مینمود فهمید که در بیرون دکان باران میباشد
و مردمی آهسته دو قسمت پیاده روی خیابان روآنند و قدری دورتر روزنامه
فروشان با هیاهو و فریاد روز نامه میفروشنده و نیز در تاریکی های
خیابان چتر هائی دیده تماز جلو چشمی میگذرد مختصراً کلام را از حباب
میست در آورده فرار نمود.

او گناوه رعا آن شب بدکان بر آشست و برای خواب ناطاق گوچکی که
بالای دکانهای سمساری همین گوچه گورسل واقع بود و میتو بلان میل آنرا
برایش خریده بود وقت و شب را در آنجا بروز آورد.
کار گری که شغلش بستن مغازه بود چون جسد بی روح «ابا گیناردون»
را که هنوز گرم بود دید فوری زن دریان را که مادام لوئن نام داشت طلبید
این زن جسد گیناردون را روی نیام کتی دراز نموده دو شمع بر آن رخا
ذره ثی چوب شمشاد در ظرف آب متبرک گذاشته چشممان میست را
بست طبیعی که مامور معاینه میست و تعیین علت مرگ بود مرگ را در تابعه
احتفانی دانست.

ذقیرین چون بواسطه مادام لوئن بر حادثه اطلاع یافت سراسمه دوله
بر سر میت بشب زنده داری مشغول شد. گیناردون مثل آن بود که بخواب

رفته باشد در اشعه ارزان شمعها چنان بنتظر میرسید که سی فرانسوای دار «گرگو» مثل دود باسمان ماء صاعد است طلا کاریهای تفاسان قدیمی هم در تاریکی برق میزدند در نزدیکی بستان میت تابلوئی کار «بودون» دیده میشد که تصویر زنی نود که واضحاً مشغول امامه دوائی بود ، تمام آتشب شاید تا پنجاه قدمی الله و نوحه زفیرین در کوچه شنیده میشد له میگفت :

گباردون مرده است ای وای مرده است رفیق خدایم همه چیز م عشقم
نه نمرده است اینک برخواهد خاست . عزیزم این من میشل این منم منم
زفیرین توام بر خز گوش بده جواب بده . میشل دوست دارم اگر بتوزعتمی
رسانیده ام را غفوکن ، ، ، وای مری ای وای ای داد ! ای خدا ! آی
بنیده ! بپنیذه میشل تا چه اندازه قشنگ است ! آی میشل چقدر خوب بود
چقدر عاقل بود چقدر در خور محبت بود ! آی خدا ! آی خدا ! اگر من
اینجا میبودم نمیمرد میشل ! آی میشل !

صبح آن شب صدائی از زفیرین شنیده نمیشد همه گمان میکردند
خوابیده است ولی نخوابیده بود مرده بود .



فصل سی و دو هم

شرح آنکه چگونه در بیخانه بلو دوین آواز نی بلک آنکه شنیده میشود.
مادام دلاور دلیر چون بعنوان معوضه پرستار نتوانست خود را بموریس
برساند چند روز بعد در غیاب مادام دزبل نزد موریس آمد و بهانه اش
آن بود که برای کلیساها فرانسه اعانتی از موریس بطلبید آرکار در بروی
او گشوده بمالین مرخص هدایتش نمود.

موریس سرگوش فرشته آورده گفت:

بِاللهِ مَنْدُوراً مَنْدُوراً مَنْدُوراً از چنک این ماده غول نجات ده یا آنکه مسئویت
تمام باشد بختیهایکه قرباً واقع خواهد شد بگردن تو خواهد بود .
آرکاد بخطار جمعی گفت:
مطمئن باش .

- بعد از تعارفات معمول مادام دلاور دلیر با شاره بموریس فهمایند که فرشته
را مرخص کند اما موریس چنین وانمود کرد که گویا هیچ نیفهدم بالآخره
مادام دلاور دلیر منظور خود را از ملاقات بیان نموده گفت :

- بلی آخر کلیساها می این کلیساها عزیز دهات می چو خواهد شد؟
آرکاد با وجہات فرشته آسائی نداشت بخانم نموده آهی کشیده جواب داد.
معلوم است بخانم خراب خواهند شد زیرا و زیر خواهند شد و بالآخره
تصور این امر برای من دردی است که به چوچه تسلیت نمی پذیرد
کلیسا درین خانه های ده حکم مرغ را دارد دوین جوچه هایش
مادام دلاور دلیر با یک تیسم مجذوبانه ای گفت .
آفرین واقعا همین است همین است که گفتید .

فرشته دواره گفت:

- و مزاره‌های ناقوس‌ها خانم،
خانم جواب داد.

ای آقا ملی مزاره‌ها،

آرکاد گفت:

- اه مزاره‌ها خدم مانند آلات حقه کیس و جسم سر باش گشیده رو
گویای از همه کروایان عالم بالادران خواهند بودند،
همان دلاور دلیر دیگر تاب پیاورد و اعجله از انجما پرون رفت.

در همان روز اونی پاکویل کشیش هم بعنوان عبادت و دلجهوئی هم القائی
ماج نزد موریس آمد و با اصرار پسپار ویرا نصیحت داد که دست از ملاقات
شیان بد بردارد و دوباره با عائله خود اشتی نماید و شرحی صحبت
د که مادرش چگونه لا چشممانی نماید و بازوی گشوده با منتظر فرزند بلند
سته و هر گاه موریس با همت مردانه بزنده‌گی غیر مشروع خود پشت
ازده چشم از اذات باطله پوشید قهرمآ در باره ارامش قلب و قوت روح
ایش حاصل خواهد شد و از چنگال او هام باطله و اضفای احلام مهله که
ات یافته گردیان خود را از چنک روح خیشی که عروی مسلط است
باشد رهایید.

موریس از جناب پاکویل کشیش اظهار تشکر نموده مراحم ییکران او را
لس گفت و پس از آنکه بایک عالم احساسات دینیه کلمه شهادت واعتراف دینی
زبان جاری ساخت عرض کرد:

- هیچ وقت تا این پایه معتقد و با بند بدیانت نبوده ام از طرفی هم
چوquet باش اندازه به عقیده داشتن محتاج نبوده ام. سرکار کشیش چه میفرمائید
ایکه مثل هنی باید اصول دین را بعمل مولک خودم که از این فراموش

نموده است دوباره باد بددهم .
 مسیو پاتویل آشیان آه طولانی کشیده طفل عزیز خود را بر نماز و
 مناجات تر غیب نموده و گفت که برای روحی که مورد حمله شیاطین واقع
 شده و در معرض خطر است دعا و مناجات بهترین دوا و تنها کمک
 روحانی است .

موردیس پرسیده .
 — آقای کشیش آیا میل دارید که ملک موکل خود را بسر کار شما
 معرفی نمایم ؟
 یک لحظه سپر گنبد حالا خواهد آمد رفته است برای من
 چند دانه سیگار بخورد ،
 پاتویل از روی تاثر و اندھاش گفت :
 آی طفلک یینوا !

گونه های گرد مسیو پاتویل از غایت حزن پائین افتادند ولی پس از
 امعجه ئی علام شادمانی آشکار شده گونه ها بالا رفتهند و این شادمانی خالی از
 علت نبود بلکه دلایلی داشت بلی روحیات و عقاید عمومی رو اخوابی میرفت
 « ژاکوبین ها » « فران ماسون ها » « احزاب متعدد (۱) » همه جا رسای
 خاص و عام شده بودند طبقه ممتازه ملت برای سایر طبقات سوشیال و روحانیت
 و توسل انتباخت بودند آکادمی (۲) فرانسه با فکر شده بجاده خودی افتاده بود

- ۱- مخصوص از احزاب متعدد هسته مؤتلفه مرکب از احراب دستچپ (Les Blocards) پارلمانی فرانسه است که پشتیان کابیه والدک روسو (Waldeck Rousseau) و کابیه کوب (Combes) مودهاد .

- ۲- (Académie Française) که در سنه ۱۶۳۵ میلادی در فرانسه تشکیل شده و ده
 اندی محظی اینا موده ندها دارای اصول و تشکیلات مطمئن گشته است ملا دارای چهل
 سوی عضو است که مدام انجام در جمیع عصوبیت دارند و فقط در موقع فوت هر یک تن
 اهماء کسی را باکثیت آراء برای عصوبیت انجام میمایند و شغل آکادمی رسیدگی باست

مدارس مسیحیه در کار زیاد شدن بودند جوانان و طلاب مجله لاتن [۱] مطبع کلیسا میشدند و از مدرسه دارالملئین [۲] رواج طبیه مدارس قدیمه دینی بهشام میرسید بالجمله صلیب رویقایع و ظفر میرفت اما چنین که ضروری شعر ده میشد پول بود باز هم پول و همیشه پول.

بعد از شش هفته استراحت طبیب معالج اموریس اجازه داد که سواره گردشی بکند در حالیکه هنوز بازویش بگردن آوریخته بود با تفاوت مشوشه اش ژیلبرت ورنیش آرکاد بجنگل رفته از تماشای سبزه و چمن حظوظ افری برداشت و فقط آنها متبسم بودند بلکه چنان مبنمود که هر چیزی هم بآنها خندان و متابسم است بطوریکه آرکاد گفته بود تصریرات و خطایای آنها سبب نزدیکی و بهتری آنها شده و بالاخره اموریس از راه های حسد و بعض عالم آرامی و خیرخواهی واصل گشته بود هنوز ژیلبرت را دوست میداشت ولی عشق و محبت با عفو و صفحه توأم بود فرشته هم کمافی سابق دوستدار و خاطر خواه ژیلبرت بود ولی از آنجاکه وی را تملک نموده بود دیگر محبت و محبت باش که جگاوری

و املای رمان فراسه است و قاموس لغتی چاپ نموده که مقیاس و میزان استعمال لغات محسوب است اولین چاپ این کتاب افت در ۱۶۹۴ میلادی بوده و آخرين یا هفتمین چاپ در ۱۷۷۸ میلادی و ملا در تهیه طبع دیگری هستند.

۱ - (Le quartier latin) : - نام یکی از محلات پاریس در ساحل یسار رودخانه سن مدارس مهمه پاریس از قبیل سور یون و کولرود فراس و مدرسه طب و مدرسه حقوق و عیره در آن محله واقع است و غالب محصلین در آن محله ساکنند.

۲ - (Ecole Normale supérieure) : - یکی از مدارس وزارت معارف فرانسه که در پاریس در کوچه اولم (Ulm) (محله لاتن) واقع و تعلیمات این مدرسه برای اورده معلمین مدارس عالیه است و از مهمترین مؤسسات معارفی فرانسه میباشد که انواع علوم در آن تدریس میشود.

مقرن نیود . چون ژیلبرت اصراری نداشت که خوش آیند و دلربا جلوه‌گذ
پیشتر داربا وقتان ببطر میامد قدری شیخ خوردند و سیار اذآن شیر خوشان
آمد هرسه نفر مخصوص و باک بودند آرکاد هم درکار بود ای عدالتی های کهنه
جبار دنیارا فراموش میکرد ولی طولی لکشید که مجدداً ان ای عدالتی های
او آورده شد .

چون آرکاد بعنزیل هوزیس برگشت زیتا را دید که مانند مجسمه ییکه از
عاج و طلا ساخته شده باشد بانتظار وی نشسته و تا چشمش باارکاد افتاد گفت:
ای آرکاد دلم بحال تو میسوze ۱ اینک روزیکه از ابتدای خلت زمانها
نیامده و شاید قبل از انکه منظومه آفتاب و توابعش داخل فلك الجائی شود دیگر
چنان روزی نیاید فرا میسد فردا است که ن بالدا با او تاخته وری را در
قصر یاقوتی اش بخفات خواهیم گرفت و تو که در آتش آرزوی نیجات آسمانها
میسوختی ، ازمه عجله داشتی که فالجهان بوطن خلاص شده خود برگردی
ناگهان تمام نقشه های بزرگ خود را فراموش نموده در اغوش دختران مردم
بخواب غفلت فرو میروی . اخر در مداشرت باین حیوانات حقیر و پلبدی که
که ترکیشان از عناصر آنقدر غیر کابنی است که میتوان گفت دائماً در تغیر ر
تعویل وحالی بحالی شدن اند چه لذت و مسرتی ممکن است نسبت تو شود ۲
۱۰۱ آرکاد ه حق باید بود که بتز اعتماد نداشته باشم زیرا تو حق یکنفر اهل
علم و ادب چیزی نیستی و بغیر از کسی جگاوی حقی نداری ملی قدرت و قابلیت سعی و
عمل از نوعیت و آن انتظار داشت .

آرکاد جواب داد .

ای زیتا غیر عادلانه در حق من سخن میانی طبیعت و سرشت ایله
اسماان بر آن رفته است که برو دختران مردمان عشق بور زنده بدی شکی نیست ۲

شخص و شکل زنان و آلان غیر ثابت و از عالم فساد است ولی با وجود این نعی توان از آنها چشم بوشیده شیفته و دلباخته آنها نگشت اما ای زینا بدانکه هیچیک از این حیوانات صغیره ممکن نیست من از کینه و عشقیکه در دل دارم خافل سازد بلکه بیوسته برای قیام برضه بالدار بالاوت حاضرم.

زینا چون ثبات عزم آرکاد را ملاحظه نمود اظهار شادمانی نموده وی را تحریص کرد که بدون ضعف و سستی انجام نقشه وسیع و مهم را تعقیب نماید و بدالدکه نه بسیار میتوان عجله و شتاب داشت وله هیچ چیز را میتوان فراموش کرد و نیز گفت:

- آرکاد یک کار از رک مرکب از یک سلسه کارهای کوچک است و مهمترین مجموعه ها عبادت از اجتماع هزاران جزئیات فوق العاده صغیر است که هیچیک از آنها به خودی خود اهمیتی ندارد باید از هیچ چیز غفلت نداشته باشیم.

زینا نرای این آمد بود که آرکادر را به مجمعی بیند که حضور او در اینجا کمال خرورت را داشت زیرا در آن مجمع میخواستند قوای فرشتگان عاصی را احصاء نمایند.

بعد از بیان مقصود یک کلمه بیش نوان افزود و آن کلمه این بود:

- نکسر در اینجا خواهد بود.

چون موریس زینا را دید او را ذن بی جاذبه نی پافت حتی ازاو خوش نیامد بعلت اینکه زینا کاملاً قشنگ و خوش رو بود و جمال حقیقی همیشه برای او اینجاست تعجب و اندھاش درد ناکی مینمود پس از اینکه ملتفت شد که زینا فرشته ایست عاصی برای آن آمد که آرکادر را با خود به مجمع متامرین بیند از وی کراحت واشمنزار حاصل نمود. موریس آن طفلك بینوا بسیار کوشید

ویمه وسائلی که در قوه خود داشت و مناسب خلوف و احوال بود تشبیث نمود بلکه بتواند آرکاد را از رفتن منصرف نماید از جمله گفت که اگر نزود و با وی بماند او را بتماشای یکعده نازیهای معین العقولی خواهد ببرد بتماشی که تمثیل و نکریم و بوانکاره (۱) را نشان میدهد خواهدند رفت و نیز او را بعنزلی خواهد برد که در انجا زنانی دیده میشوند که بواسطه جمال و حسن اندام با ظرافت و الطاف ذوق یا خبائث و فساد اخلاق یا بد شکلی و زشتی فوق العاده جالب تعجب واعجابند ولی آرکاد گوش این حرفها نداده فریفته هیچیک از این وعود نشده در جواب گفت که باید بازیتاً نرود.

موریس پرسید :

— میروی چه بلکنی؟

آرکاد جواب داد :

— برای طرح ریزی فتح آسمان .

موریس گفت :

— هنوز هم دست از این دیوانگی برانعیداری افتح ... ولی برای تو اثبات کرده‌ام که این امر از حیز امکان خارج وابداً چنان انتظاری نباید داشت.

آرکاد گفت :

— شب چیز موریس .

موریس سراسیمه گفت :

— ها میروی؟ ... بسیار خوب بس من هم بانو میایم

Raymond Poincaré (1854-1912) : از علمای حقوق و رحال سیاست فرانسه که در میلادی متولد شده و در مقام وزارت رشیده در ۱۹۰۹ عضو آکادمی فرآشده و در ۱۹۱۲ میلادی تا ۱۹۲۰ دویس جمهور بوده و بعد مکرر رئیس وزراء شده است.

مورس این بگفت و با دست بگردن او بخته نامون مارتی دنال آرکاد و زیتا
اقداده با آنها بعیانه کلورو میرفت و در آنجا دید که میزی را در زیر آلاچیق
در باغ چیده و حاضر گرده اند،

برنس ایستار و شوپیل با یک تفر فرشته ژاپونی زرد رنگی که شبیه بطفالی
بود در آنجا بودند،
زیتا گفت:

— جزو رو دیگر انتظاری ندارم.

هنوز حرف زیتا تمام نشده بود که نکتی بدون سر و صدا بیدا شده
بجای خود نشست سگش هم در پای او خواهد، آشپزی فرانسه بهترین طبخی
های دنیا است و از جمله مقاخر این مملکت است و هروقت عالم بشریت عاقل
تر شده سیخ کباب را از شمشایر ترجیح دهد این مفترض ما فوق جمیع مقاخر
قرار خواهد گرفت، کاود و پیر شورباتی کام و گوشت خوکی بفرشتنگان و
آن بنی ادم که همراه آنها بود خورانیده بعد کباب خوکی با چند دانه کلیه که
با شراب یافته شده بود اورد این اغذیه لذیذه بر ان دلات میگرد که هنوز
این اشپز مون مارتی بدست امریکائیان که بر گزیده تویان رئسای پاریس را
که شهر هتل و رستورانش میتوان نامید خراب میکنند فاسد نشده است (۱)
کاود و پیر یک شیشه شراب، بوردو، (۲) باز گرد که اگر چه در عداد

۱ - اشاره مایکل امریکائی ها که در هر سال هزاران پاریس عنوان سیاحت میروند مراسته
ایک پول دار هستند اندک اندک سلیقه و ذوق خود را شهر پاریس تحمیل می‌نمایند و از طرفی
امریکائی ها چراسته مدافعت لهجه و سادگی و عادات مخصوصه مهاتی منشی معروفند.

۲ - Bordeaux . نام چندین قسم شراب سرخ و سفید معروف و مرسوب محدود شهر بوردو.

اولین محصولات شرابی، مدوک (۱)، محسوب نبود ولی باز هم بواسطه خوشبوئی و گواوانی از نیحات اصل خود حکایت میدارد چنانزی که آنقدر ضرور است این است که بعد از این شراب و چند رقم شراب دیگر شرابدار مرذون و موقر خرامیده یاک شیشه شراب سرخ بودگونی اورد که در عین تنی سبک و با وجود قوت لطیف بود باده پس مغز و از تراه اصلی بور گونی مختصراً کلام انش سبالي که کف هلب اورده راحت روح و افت هوش محسوب میشد و عقل و جسم هر دو را نظرپ میاورد.

نکثر پیش جام خود را از این شراب لبریز نموده آنرا ناند گرده گفت:
 - بناه تو ای دیو نیزوس اعظم و بیاد تو ای زرگترین خدایان که عهد طلائی ایام قدیم را تجدید نهاد فرمائی و خود جلوه گر شده معزومان که بار دگر بروح بسالت و شہامت و قهرمانی قرنهاي از رک آنده میمود و ما نوس شوند خوشة انگوری را که سالیان دراز ساکنین جزیره «لسبوس (۲)» از ساقهای مو «متیمن (۳)» میچیدند عطا نمائی و نیز موهای «تاسوس (۴)» و خوشه های

۱ - *Médoc* : یاک قسم شرامی که مسوب به مدوک است و مدوک از حمله مقاطعات حومی فراسه است.

۲ - (Lesbos) . ایام یکی از حواریه یوان که امروز میسیل (Mytilène) نامیده میشود و حیثیت صلی آن ۱۳۰۰۰ تفراست و امور این شهر معروف و از حمله صادرات ای شراب است.

۳ - (Méthymne) . شهری از شهرهای حیره نیسوس که در قرون یکم و چهارم قبل از میلاد از ملاع معروفة حیره بوده و بسیار و خوبی شراب انتهار داشته اند .

۴ - (Thasos) یکی از حواریه یوان واقع در شمال سر ازه که حمیت دلی آن دوارده هر آرت و اوپر و خودی مو «سیبور است .

زدین تا گستان سواحل در یارچه ، مار آوتیس (۱) و محصول خم خمانه های ، فالرن (۲) و رزان «تمولوس» (۳) و هم شراب ، قانه (۴) ، که باید پادشاه شرایها نامیدش باشند که آب این انگورها اسماقی و الی شود و برگت آن بار دگر مانند ایام سیان عهد قدیم مردم از باده دافئی و عشق سرم ت شوند .

بس از اینکه قوه هم نوشده شد زیتا و پرانس ایستار و ارداد و فرشت ژاپونی یکی بعد از دیگری در وضع وحال کنونی قوائی که بر علیه بالدا بالاوت قیام نموده بودند مذاکره کردند .

فرشتگان بس از آنکه بدلسوری رنجهای زمین و شقاء زمینیان پشت بسعادت ابدیه نموده عصیان می رزند عقل و هوشیان زیاد میشود و باینجهت طرق خط و اشتباه وقوه ضد و تقیض گوئی آنها بسیار میگردد و این است سبب آنکه جمیعیات آنها مانند جمیعیات مردم زمین مقرن بضوضاء واضطراب و دریم و درهمی است . چندانکه اگر فی المثل یکی از آنها عددی را ذکر میکرد سایرین با او معارضه میکردند و هرگاه دو عدد را میخواستند بتویکدیگر بیفزایند مباحثه و جدال در میگرفت و علم حساب هم از آنجا که دستخوش بهوی اینها شده بود اطمینان بخش نبود در بین این مباحثات پرانس ایستار مشاهده نمود که تئوفیل مؤمن

۱ — Le lac Maréotis : زیاه خشکی که بر ساحل مصر واقع است و روی شهر اسکندریه واقع میباشد .

۲ — Falerne : نام محلی در آلات کامپانی (Campanie) از ایالات جنوبی ایطالیا که تاکستان و شراب های آنجا در فرد رومیان بسیار معروف بوده است .

۳ — Tmolos ، Tmolus : نام کوه و نام شهری در آسیا میزیر (لیدی) .

۴ — Le Phanée ، دناغه مذکوراً الیه جنوبی جزیره کبوس (Chios) که خوبی شراس درین قدمها معروف بوده و از جمله ابیه تاریخی آن میعد آپولون بوده است .

مقدس که نزور همراه او با جمیعت آمد و مشغول حمد و سپاس بروزگار است پرنس بخشش آمده مشت گردد نموده بشدتی چندین ضربت بس اوزد که اگر بسی گاوی زده بود از با در میامد ولی از آنجا که سر بکفر موسیقی دان از جمیعه گل و هم ساخت تراست آسیبی بتوی نرسید و با وجود آن ضربات در فکری که برای خود از قادر متعال ترتیب میداد تغییری حاصل نگشت، بازی پس از آنکه ارکاد مدتی با خیال باقیهای علمی خود در مقابل فلسفه عملی زیتا مخالفت و مقاومت نموده ادله ظریف خلاف نظریات او را قمه میگرد بالآخره زیتا باو گفت که گفته تعلق او قاسد و بدامت،

آرکاد باهنگ تلخی گفت:

از آنکه من بدن تعقل میکنم شما متعجبید! من هم مثل نوع آشون و اصطلاحات اینها تعقل میکنم، و چیست زبان نوع شهر جز فریاد حیوانات بروان و اصطلاحات اینها تعقل میکنم، و چیست زیتا ایا متفوّقی که با جم و ترکیب این اصوات حالی از شده است؟ آخر ای زیتا ایا متفوّقی که با جم و ترکیب این اصوات حالی از فضیل یا درد تعقای بیشتر از این بشود؟ بلی فرشتگان از عالم بشریت بی خبر نداشتند و درمان که بس فرشتگان برتری دارند بدن تعقل مینمایند، ای زیتا و تعقل ندارند و درمان که بس فرشتگان برتری دارند بدن تعقل مینمایند، ای زیتا اینک حاجتی نیست که از سیخافت رأی اساتذه ای که کوشیده اند که بوسیله همین قریادها که از انسانان آدمی صورت و بوزنگان و حیوانات کیسه دار و خزندگان احراز و اثبات خود باشند حقایق مجرده را تعریف و تحدید نمایند بسیما سخنی کاریم زیرا کوشش آنها یک نوع مفهومی و ملعنه مخصوصی است (۱) والله

(۱) بعضی از فلاسفه بکوشش بسیار خواسته بدن عقول مجرده علی الاطلاق اینها باین دینی عقولی که من حیث الدلت والفعل میان از مواد باشد فلاسفة مذاخرین از همه آنها طول فراهم و معرفت این کتاب این فرض را اراحلام و اوهام میشنند

اگر عقل فعال عاقل میبود چقدر مشغول و سر گرم این مباحثه میشد
در آن شب آسمان غرق دو ستارگان بود نکتر باشگان بیوسته ساعت نشسته
سخن نمیگفت . زیتابی خوشرو بود گفت :
— ای نکتر اگر از آن نمیترسی که آسمان و زمین بعضی آیند قدری نی باز ،
نکتر فی الحال نی لبک خود را بدهست گرفته مهیای نواختن شد موریس هم سیگاری
روشن کرد شعله لحظه‌ئی درخشید و در آن لحظه آسمان و ستارگانش را داخل تاریکی
نموده و خاموش شد نکتر همین شعله و سر نوشت ان را دو نی ملهم با لهاعت
آسمانی خود موضوع تفنی قرار داده آهنه رسانی ان نی را بلند نموده و گویا
چنین میرسود :

— این شعله دنیائی بود که خوش درخشید و دو کمتر از یک دقیقه سر نوشت
خود را انجام داد در آن یک لحظه شموس وسیاراتی در آن تشکیل یافت ربہ‌الذوع
افلاک مدارهای کرات پراکنده و سر گردانی را در این فضاهای لاپتاھی اندازه
گرفت بدم اولین مولود از خدایان یعنی اروس نباتات و حیوانات و افکاری بوجود د
آمدند . در این بیست ثانیه‌ئی که فاصله بین حیات و ممات این دنیا بود تمدنها ای
بر گذار شد و امپراطوری هائی بحضور سقوط ابدی افتادند مادرانی
گریستند سوی این آسمان های صم و بکم انشید عشق و فریاد های کینه
رذ فرات مظاومینی متصاعد شدند . این دنیاهای در عالم کوچکی شان همانقدر
طول کشیدند که این دنیائی که چند جزء لا تجزای آنرا شکل انواری روی سر خود
درخشنان می بینیم طول کشیده و طول خواهد کشید . بلی این و آن هر دو
نسبت عوالم لاپتاھی سجدوهای بیش نیستند .

و بهمان اندازه و نسبتی که نواهای صاف و دلپذیر نی لبک در آن فضای
مسحور پراکنده میشد بهمان نسبت هم زمین مدل باب ملایمی شده و ستارگان

مسیرهای سریعی انجاد مینمودند دب اکبر از هم متفرق شده بنات النعش در فضا
پراکنده میشدند حمالی قلک الجوزاء گیخته شده ستاره قطب از محور مغناطیسی
خود دور گشت الابرق که شعله ملتهب در خشان خود را بفصا میگیرد
و نک شده بعد سرخ گردیده منعش میشود و در یک لحظه خاموش میگردد
یووج منقلب متحرك علامت تازه ظی در فضا ترسیم میکند که اینها نیز بذریه خود
از میان میروند، آری این بود سحر ان نی سهجار که در گستر از یک لحظه حیات
و حریکات این دنیارا که بنظر لن یتفیر میاید و مردم و فرشتگان ابدیش میشمارند
مجسم نموده چون وهم و سراب جلوه گوش ساخت . ^{آنگاه} نی خاموش
شد آسمان هم دوباره بشکل قدیمی خود درآمده نکتر ناپدید شد گلود و میر
از مهستان پرسید که ابا از شوربای کام و گوشت خواک که برای اینکه بخوبی
اقوام میاید بیست و چهار ساعت روی اتش بوده است راضی و خشنود هستند
وهم از شراب ^{بوژوله} (۱) ظی که نوشیده بودند تهجد بسیار نمود .
شبی بود ملایم و خوش ارکاد بهمناهی موریس که حالا او ملک مولل
ان فرشته محسوب بود و ثنویل و پرانس ایستار و ملک ژاپونی رفته که زیستارا
بعنزلش بوسانند .

۱ — Beaujolais : — نام یکی از مقاطعات فرانسه که بوقدور و خوبی شراب
نیوف ام.

فصل سی و سوم

فصلی که در آن مشاهده میشود که چگونه بلکه جذایت و حشت انگلیز شور پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید.

در آن ساعت شهر غرف درخواب ناز بود حرکت دوی سنک فرهمای گوچه های خلوت صدای زیادی تولید نمود چون آنسته با واسطه بُت رسیدند در گوشه کوچه ^{فوتریه} (۱) ، مقابل در منزل زینای مهر و متوقف شدند در حالیکه زینا انشست بر زانک در گذاشته ولی هنوز تصمیم بزنک زدن نکرده بود آرکاد از ملائکه حمله عرش و انوار قاهره با او سخن میگفت پرنس استار بر روی زمین بانوک عصایش طرح ساختن آلات جدیده ^{میپردازد} میگفت و لعنه هائی میکشید که نه فقط اقایان بخواب فرورفته اطراف را ^{بسیار} میساخت بلکه سبب آن بود که جوانب و خواصر مهوشان آن حول و حوش از خوف منقبض شود تثوقیل به او از قایقهیانی را که در پرده دوم الین ملکه گولکوند باید خوانده شود بانگ بلند میخواند موریس در حالیکه بازوی راست را ^{نگزون} آورد بود بادست چپی که بجا داشت با ملک ژاپونی مشق ^{براندازی} میکرد و با هبا هوی بسیار چنان بکف خیابان میکوید که برق از آن میجهانید آنگاه با بانگ بلند قرباد میزد «ای هدف خورده در این بین ها اثاثی موسوم به کرول در گوشه کوچه مجاور هنگر فرو رفته بود گرول در چهار شانکی ریخت یکنفر سریاز رومی را داشت و هم تمام اخلاق و صفات این کشاد نوق العاده خدوم و

^۱ La Rue Feutrier — نام کوچه ای از کوچه های ناحیه هیجدهم

مطیع را که از پدرو ساخته شدن بلاد و شهرنشین شدن مردم امیر اطوروی ها را حفظ نموده و سلسله های سلاطین را حمایت و حراست میکند دارا بود آزان گرول مرد قوی هیکل و زور مندی بود ولی با وجود این بسیار خست و فرسوده شده بود زیرا از شغل صعب و سخت و کمی غذا رانج میدارد درست است که آدمی بود وظیفه شناس ولی هر چه باشد بشر بود و نمیتوانست در مقابل سعادتی و فریبندگی ولطف و دلربائی دختران پر از غنج و دلالی که دسته دسته در تاریکیهای کوچه ها و در طول خیابانهای خلوت و حول و حوش زمین های مجهول میدید مقاومت و خود داری نماید قهرآ اثرا دوست میداشت و اما بصفت یکنفر سر باز تحت السلاح آنها را دوست میداشت و همین سبب شده بود که احساس خستگی و فرسودگی نماید اما جرات و شهامت بر ملات و خستگی غلبه میگتوسد. از آنجا که هنوز با واسطه جاده حیات (۱) و اصل نشده بود میل و رعیت اسیداری یا استراحت های دلپذیر و اشغال ملائم فلاحتی داشت باری در آن شبچشم از ملائم و لطیف در زاریه کوچه مولر (۲) فکرها میدارد فکر خانه و مولد خود را مینمود فکر جنگل کوچک درختان زیتون و زمین پلدری و مادر پیر خبده رانج برده را میدارد همان مادری را که بارگردیدارش نصیب او نمیشدباری چون غوغای وحیاهوی آن جماعت بگوشش رسید از خواب و خیال پر بد رود چهارسونی که کوچه مولر و کوچه فوتیه باز مذاقه میشوند پیش رفت و چون این جماعت بیکار را دید بحکم تعیز و حسن اجتماعی تشخیص داد که میباشد از جمله دشمنان نظام و امنیت عمومی باشند واز اینجهت ظنین و هم آرده گشت گرول مردی بود صبور و اعزم این بود که مدت طولانی ساخت میکند.

۱ - وسط جاده حیات در اصطلاح بویستگان یعنی سن چهل سالگی.

۲ - نام کوچه نی از کوچه های ناحیه هیجدهم شهر پاریس.

بالاخره باحالت آرامی مهیبی گفت:
— متفرق شوید.

اما موريس و فرشته ژاپونی چنان سرگرم شمشیر بازی بودند که هیچ نمیشندند تلوفیل جز به تغییات خود چیزی گوش نمیداد پرنس ایستار خرق در خیالات نسخه های مواد محروم شده از خود می خبر او را فریبا و آرکاد هم مشغول مطالعه اقدام بزرگ و طرح عظیمی بودند که از ایندای آنکه منظومة شمسی از ماده مشتعله اصلیه خارج شده تا کنون بفکر احدهی نرسیده است مجده لاهمه آها از آنجه محيط بانها بود ای خبر بودند.

گرول باد دیگر تکرار کرد:
— میگویم متفرق شوید.

این مرتبه فرستگان این امر رسمی را شنیدند ولی خواه بواسطه لاقیدی خواه تحقیر اطاعت ننموده بفریاد واوازه خوانی و مبارحته ادامه دادند.

گرول هیجان آمده فریاد کشید و در حالیکه دست توایی خود را بر شانه پرنس ایستار زد گفت:

— بنابراین میخواهید دستگیر شوید.

پرنس ایستار از این حرکت برشت بخشم آمده و بقوتی ضربت مشتی تان خارس وارد آورد که برودخانه پرت شد ولی فوراً آژانسی بنام فرانکه بکمل همه قطاع خود دویده معاً بطرف پرنس ایستار حمله ور شدند و با غضب و برافر و ختگی لاشی از عادتی ویرا زدند و شاید اگر فرشته ژاپونی آن دو آژان را یکی سعاداز دیگری سر زمین نینداخته بودها و حود قوت و تنومندی پرنس ایستار وی را خون آلوده باداره نظمه بردند بودند ولی اینک بواسطه کمک ملک ژاپونی آن دو مستحفظ خیان بخود می پایه چیدند و در حالیکه در گل

و آب شناور بودند ضجه و ناله میگردند هنوز مورپس و آرکاد و زیتا
بکار تعمده و داخل مبارزه نشده بودند اما تقویل ترسان و لوزان خود را
را یکنادی کشیده از آسمان استمداد هیجست در این حیض و یعنی دو
تقر شاگرد نانوا که در آن تزدیکی دو زیر زمینی مشغول سخیل گیری او پند
بهوای بالک یارون دویله با پیش بند های سفید و نصف آن برهنه با نجا آمدند
و بواسطه حس مخصوصی که میتوان آن را تمیز حفظ امتیت عمومی نامید یکمک از
از آن های بر زمین افتاده قیام نمودند . تقویل از دیدن آنها سخت بود
افتاده رو بقرار نهاد ولی اندو تقر و برادرستگیر نموده میخواستند به مستحفظین
تسیمیش نمایند که آرکاد و زیتا و راعنقا از چنک آنها ییرون کشیدند کشمکش
دندهای پیدا کرد و مشکل وحشی با از که طرفین غیر مساوی بودند بین اندو
ملک و اندو شاگرد نانوا جنگ در گرفت . آرکاد که از حیث زور مندی
و جمال شبیه بیکی از پهلوانان لیزیت [۱] بود هم ابرد قوی هیکل را در بازویان
خود خفه کرد . زیتا هم با خنجر خود شاگرد نانوای دیگر را که با وی در
اویخته بود مجزوح ساخت بطوریکه خون سیاهی روی سینه پشم الودان ییروا جاری
شد خلاصه آندو شاگرد نانوا که از معدن و فدائیان قرائین بشمارند روی سنگهای
خطابان از پا در آمدند .

فرانده آزان با حال غش و مدهوشی رویش در راه آب بود ولی گرول
از جا بر خاسته بروای اخبار بعامورین آن حول و حوش واستمداد از ایستگله
مجلور سوت زده خود را روی مورپس انداخت . وربس که ارای هدایه

۱ - Lysippe مجسمه ساز و حجار معروف یوانی که در قرن چهارم از میلاد
مسجع در یوان میزسته و او تنها حجاری است که اسکندر کبیر وی را محاذ مانه
پود که مجسمه آش را بسارد . مجسمه هائی که از پهلویان ساخته طریف از و چاپکتر از مجسمه های
سایر حجاره های حصر خود است .

یکدست پیشتر لجا نداشت با همان دست چپ طبائجه‌ئی روی حریف خالی نموده و آن ندبخت دست مر قلب نهاده قدری تر زیده و با حال ارتعاش لرز با از پا درآمده آهی طولانی کشید آنگاه تاریکی‌های ابدی چشم‌ماشوا پوشانید.

بنجره‌ها یکی بعد از دیگری بازمیشدند و سو‌هائی از دریجه‌ها بکوچه بیرون می‌سادند. صدای ثقلای که صدای پای بود فزدیک می‌شدند دو تنز آنان دوچرخه سوار وارد کوچه قوتیه شدند پرس ایستار چون چهلین دید نارنجکی پرت نمود که زمین را بلرزه آورده چرا غایبی خیابان را خاموش نموده خانه‌های را واژگون ساخت و چنان دود غلیظی فضای آن کوچه را فراگرفت که احمدی نتوانست بفهمد که فرشتگان و موریس بگدام جهت فرار ننموده‌اند.

عقیده آرکاد و موریس بران بود که پس از این حادثه نسبه مطمئن‌ترین جهای همان منزل کوچه رم بود یعنی داشتند فوری درجستجوی اینها برخواهند آمد و شاید هیچ وقت هم در جستجو برویانند زیرا خوشبختانه نارنجک پرس ایستار جمیع شهود این قضیه را ناید ساخته بود، هنگام سپیده سحری خوابیدند و ساعت ده‌صبح که وقتی که در بان چای او را هنوز بیدار نشده بودند موریس درین انگه نان برشه و کتاب ران خوک را می‌خورد بارکاد گفت:

ـ عجبا! من همیشه چنان می‌نداشتم که جنایت یک امر فوق العاده و خارق الطیعه ایست حالا می‌فهمم اشتباه می‌کرده‌ام وارنکاب بجنایت ساده‌ترین و طبیعی توین اعمال دنیاست.

آرکاد در جواب گفت:

ـ و هم قدیعی‌ترین سنن و عادات است. قرنهای طولانی از اور طبیعیه و ضروری انسان این بود که سایر مردمان را بکشد و اموال اینها را نگارت برد هنوز هم در جنک این قصیه امر مستحسنی شمرده می‌شود باضافه در بعضی موارد مخصوصه حمله بحیات سایرین را از امور شرافت‌مندانه محسوب میدارند

چنانکه در موقعی که خود شما تصمیم بر قتل من گرفتید همه شما را تصدیق کردند و دلیل این تصمیم این بود که شما چنان می‌باشد که من با مشوشه شما محرومیت و سر و سری پیدا کرده ام مقصود این است که تصمیم شما را شرافتمندانه میدانستند ولی قتل یکنفر مستحفظ را مکروه شمرده و میگویند که این ارتکاب شایسته یکنفر نجیب نیست.

موریس فریاد کشیده گفت :

— خفه شوا خفه شو جانی! من این مستحفظ بد بخت را به حکم تمیز و بدون فکر و تأمل کشته ام بدون اینکه دانسته باشم چه میگذم و حالا هم بسیار از کرده پشیمان و شرمدارم ولی من مقصس نیستم مقصوس توئی الی قاتل حقیقی او توئی توئی که من برای عصیان و آدم کشی که منجر بدرگاث جهنم میشود موق داده ئی توئی که سبب اضلال من گشته ئی توئی که راحت و سعادت من فدای خود بسندی و خبات خود نموده ئی و بسیار بیجا و عیث چنین گرده ئی زیرا ای آرکاد بار دگرهم بنویگویم که در این اقدام نجاح حاصل نخواهی گردد، در این زین دربان چرائید یومیه را آورد و چون چشم موریس مان روزنامه ها افتاد رنگ از رویش پرید، روزنامه ها با خطوط درشت حاده کوچه فوتربال را بایش عبارت نگاشته بودند که یک مستحفظ مقاول دو آژان دو چرخه سوار دوشاغرد نانوا سخت مجروح سه عمارت منهدم و چندین انفر هلاک شده اند، موریس روزنامه را از دست انداخته با آهک نجیف و شکایت آمیزی گفت: — ای آرکاد آخر چرا در باعث کوچک و رسای در وسط آن گلهای موقعیکه سار سیاه مشغول سوت و صفير بود من ا نکشی؟

خلاصه خوف و خشبت رتام شهر مستولی بود در میدانهای عمومی و در کوهه های دیمینت زنان خادمه در حالیکه کیسه های توری در دست داشتند

نارنگ پریده بشرح و تفصیل جنبایات گوش میدادند و جنایتکاران را مستوجب شدیده این عقوبات میشمردند دکان داوها در آستانه دکان گین خود استاده هرج مرج طلبان [آنارشیست] اعضاي اتحادیه ها (سندیکالیست) اجتماعيون (سوسیالیست) و « رادیکال (۱) » هارا مسئول این جرم دانسته بدانست بقندی گفتهند که باستی قوانین صحیحه داشته باشند اشخاصی که صاحب افکار عمیق ری بودند انگشت یهودیان و دست آلمان را داخل در قصبه شعرده اخراج جنبایان را از فرانسه درخواست میکردند بعضی که شور و هیجانشان از سایرین پیشتر بود عادات امریکائیان را ستوده میگفتهند باید بن سیره آنها خود مردم قصرین را گرفته در یک مجلس محاکمه نموده محکوم واعدام نمایند [۲] علاوه

۱ — رادیکال ها یعنی پیرو حرب رادیکالیسم که یکی از احزاب سیاسیه است [این حرب با اختلاف نظری که در مالک مختلطه در خط مشی خود دارد نه بطور کلی مردمانه هیارت از اینستکه میغواهد تشکیلات دولتی کاملاً تغیر باقهه ملی و دموکراتی شود آز جله حرب را دیکال در ۱۷۶۹ میلادی در انگلستان تشکیل یافته و در ۱۸۶۷ موفق شد، است که اصول انتخابات انگلستان را تغیر داده اصلاح نماید — از جله مردم رادیکال های انگلستان انگلستان کلیساي مملکت است از دولت ویزیر آنند که مجلس اشراف (House of Lords) ماید اذیمان برداشته و دو وزیر عقیده داشتند که بجزیره ایرلند (چنانکه اخیراً غوین شدند) استقلال داخلی داده شود در فرآنسه از ۱۸۷۰ میلادی این حرب تشکیل یافته و بعد منقسم بدرو حرب شده است یکی حرب رادیکال (Radical) و دیگری حرب رادیکال سوسیالیست (Radical—socialiste) از جله مبادی مهنه رادیکال های فرانسه اند که کامل کیسا از حکومت و وضع مالیات بر عوائد است از مشاهیر زعمهای این حرب کلمه اسو و کون و کابو و هریو هستند.

۲ — آشاره بعادتی که در امریکای شمالی معمول بوده است و آرا امریکائی ها Lynch و فراسوها Lynchage میگویند و تاریخ آن احوالاً ان است که لینچ (Lynch) نامی که یکی از دهاتیں ایالت ویرجینیا بوده چون عقاب ریاست دسته تی اد اقلاییون مبرسده خالفین خود را برای حفظ صورت قانون (بدون اینکه سیر و ایش نموده باشد) در یک مجلس محاکمه نموده در همان مجلس حکوم واعدام مینموده است بعد آز لینچ هم گاهی همین قصبه بنام « قانون لینچ » (Lynch—Law) تکرار شده است.

بر اخبار مطبوعه در جراید اشاعات بسیار شومی شنیده بیشد در شفاط مختلف شهر غربی و اتفاقاً شنیده شده بود در بسیاری جاهای نارنجیک ها کشف میگردند در هر گوشی اشخاصیکه تصور میرفت شریں و بندگان باشند بدست مردم گرفتار شده و در حالیکه لباس آنها ریز ریز بیشد تسلیم محاکم عدیله بیشدند یا گفر مسٹی واکه در «میدان جمهوریت» (۱) عربده میگشید و میگفت: «مرد باد پلیس» مردم لجارت گرفته قطعه قطعه گردند.

رئیس وزراء که وزیر عدیله هم بود مدتها پاریس تشکیلات نظمیه مذاکره و مشاوره نموده بالاخره چنان صلاح داشتند که برای اسکات هیجان پاریسان از سی هزار نفر لجارت و هر زده مقیم پاریس بیج یا شش نفر آنها را توقيف نمایند رئیس پلیس روسیه چنان می بندشت که نهادیست های روسیه در آن جنایت دست اندر کار بوده اند و تقاضا داشت که دوازده نفر از مهاجرین و پناهندگان روس مقیم پاریس را به حکومت روسیه تسلیم نمایند مسئول او فی الحال با جایت رسید و بیز برای حفظ و امنیت پادشاه اسپانی چند نفر مذنب را تسلیم محاکم می نوشه نمودند.

چون اهالی پاریس بر اقدامات مجددانه وقوف حاصل گردند نفسی ناز نمودند و جرائد عصر پایتخت حکومت را تهییت گفته و تحسین گردند، اخبار راجع بحالات مجروحین و ضایت بعثش و عالی بود زیرا حالت آنها خالی از خطر بود و جمیع اشخاصی را که بانها عرضه میداشتند جانی و حمله کننده بخود تصور ننمودند.

البته راست است که مستحفظ گرول مرد بود امادر عوض دو خواهر راهبه بر سر او شب زنده داری نموده و شخص رئیس وزراء آمده صلیب شرف و افتخاری بر سینه آن شهید راه وظیفه نهاد.

اما شب آنروز مصادیبی واقع شد آژانها در خیابان انقلاب (۱) در یک قطعه زمین وسیعی کالسکه ئی که متعلق بجانبازان بود دیدند و آنرا یناهگاه دزدان تصور کردند لذا عده‌ئی آژان بکمک طلبیده چون عده‌شان کافی شد کالسکه را محاصره نمودند جماعتی از مردمان خوب و صالح هم باها ملحق شدند خلاصه پانزده هزار تیر انداده شد بالاخره با باروت کالسکه جانبازان را منهدم ساخته و بین بقايا و شکسته‌های کالسکه جسد یك بوزیله دم درازی یافتند.

Avenue de la Révolte — ۱ نام خیابانی در پاریس.



فصل سی و چهارم

فصلی که در طی آن تفصیل توقيف بوشوت و مورس وهم شرح جاده شوم کتابخانه داسپارویو و عزیمت فرشتگان دیده میشود.

مورس داسپارو بوشب وحشت آوری بصیر آورد بمحض اینکه گمترین صدائی بگوش میسید دست بطیانچه میبرد میادا زنده بدمست عمال عدیه یافتند چون بصیر شد بحال شتاب زدگی جرائد را از دست دربان راوده و حریصانه بستونهای آن نگریست ناگهان از فرط شادمانی فریاد بتو کشید زیرا چشمی باین خبر افتاد که جسد گرول مساتحفظ برای فحص بعد از مرد و معاینه تشرییعی نه «مورگ» (۱) انتقال داده شده و در آنجا اطبای قانونی عدلیه جز چند فقره لکه های کوچک سیاه و علامت کویدگی بسیار سطحی چیزی در جسد نیافته و مرد را منوط پاره شدن انور بسماء شریان ایر دانسته اند.

مورس با آهون خوشحالانه مثل آنکه فتحی نموده باشد فریاد زد:

— ها! می بینی ارکاد می بینی که من قاتل نیستم من بگناهم هیچ وقت بتصور نمی آمد که بی گناهی تا این اندازه پسندیده و مطبوع باشد پس از این اظهار شادمانی لمیخه ئی فکر کرد و قهرآ چنانکه خاصیت عادی فکر است تفلو شادمانی اش را از میان نرد آنکه سری نگان داده گفت.

— بله من بگناهم ولی شایسته بست که اخودم هم امر را مشتبه نمایم حقیقت این است که من عضوهایت اند کاران هست و نا دردان و بداردیشان مخصوص.

۱— La Morgue : — نام محلی در شهر پاریس (دو جزیره شهر پاریس) که در آن اجساد اموات و مقتولینی را که هویتشان معلوم نیست معاپته مینمایند و در این محل دوده های درسی راجم بطبع قانونی و طریقه فحص اموات بجانا داده میشود.

آرکاد تو میباشد داخل به کاران باشی جای تو همینجا است زیرا
بگذر منافق ظالم دور دوی خیلی هستی اما من که صاحب عائله نجیبی هستم و
تریت عالی و بسندیده‌ای داشته‌ام چون خود را جزو شماها می‌بینم از خجالت
و شرم‌سازی سرخ می‌شوم.

آرکاد گفت:

— من نیز تربیت عالی و بسندیده داشته‌ام،
موریس پرسیده.

در آنجا؟

آرکاد حواب داد:

— در آسمان،

موریس گفت:

— خیر آرکاد چنین نیست تو تربیت نیافرمه‌ای اگر مبادی و اصولی
بکله تو فرو رفته بود هنوز هم دارا می‌بودی زیرا مبادی عالیه هیچ وقت از میان
نمی‌رود. در هنگام طفولیت و آغاز عمر احترام عائله و وطن و دین پعن
تعلیم داده شده است هنوز آنها را فراموش ننموده و هیچ گاه فراموش نخواهم
گرد. آیا میدانی که آنچیزی که در اطوار و رفتار تو پیش از همه چیز
مرا غصه‌ناک می‌سازد چیست؟ خیال لکنی که آن خباثت و دنائی اخلاق و ظلم
و قسالت و نمک نشانی و وقاحت تو باشد حاشا و نیز تصور ننمای که سبب
آزادگی من مذهب لا اردی (۱) و نادانی تو باشد زیرا بالاخره معکن است

۱— لا ادری ترجمه لغت Agnostique و این طریقہ Agnosticisme «لا ادری»

نماینده می‌شود و آن طریقہ فلسفی است که میگویند فکر و عقل بشری ممکن نیست امعرافت مبدأ
اصلی و محرك اول و ماهیت ماده و علت غائی اشیاء و امثال آن واصل شود از جمله او کوست
کوئت مؤسس «مذهب وضعی» و هر برتر اسپنسر انگلیزی اول لا ادری‌ها محسوب شد.

که از آن صرف نظر کرد بیمیچین از طریقه شک و ارتیاب (۱) و تردیدی که دارا هستی میتوان چشم بوشید زیرا دیگر این طریقه بسیار کهنه شده و قولا غیر مرغوب است (بعلت آنکه پس از بیداری ملت و احیای شعور وطن دوستی دیگر اهل شک و ارتیابی در فرانسه وجود ندارد) خلاصه هیچیک از اینها نیست بلکه چیزیکه مرا از تو متنفس ساخته بی ذوقی کچ سلیقه‌کی بدفرگری و هازبیائی مرام و مقصد تو است فکر مانند فکر یکنفر استدلالی اسیر بعقل و یکنفر حرالفکر است اصولی داری که رائجه کریهه رادیکالیسم از آن استشمام و یکنفر عفن طریقه کونب (۲) یا سائر طرق باطله ردیله از آن بعشام میشود و بروی عفن طریقه کونب (۲) یا سائر طرق باطله ردیله از آن بعشام میرسد گم شو ! که بسیار از تو بدم میاید ... ای آرگاد ای تنها رفیقم آرگاد ای فرشته قدیم آرگاد ای پسر عزایزم اینک بمن که فرشته موکل تو محسوم گوش بد و خواهش های مرا بپذیر دست از این افکار مجذونانه بردار و بار دگر خوب شو ساده و بی آلاش شو بی گماه شو خوشبخت شو بی رفیقم بیا

۱ — مذهب الارتیابی (Le scepticisme) : طریقه‌ئی از طرق فلسفه که در
قضایا و بخصوص در مباحث ناواراء‌الطیعه ولاهوت از اظهار حقیقه تغییر نمایاند خودداری
می‌نمایند و در صبحت بسیاری از قضایا که متشق علیه است و در فرد سایرین در مقام بداهت
است شک می‌گذارد عمر خیام از این رأا از جهتی میتوان از ارتیابیون دانست چنان‌که گفته است
کن می‌دوری که در آوآمدن ورقتن می‌نماید آنرا نه بدایت نه نهایت بیدائست

ترند دمی در این معنی راست کاین امدن از تجا وردن بتجهت (Emile Combes) Combisme : یعنی طریق کوش مقصود مردم امیل کوب (Emile Combes) است که از رحال سپاست فرانسه و از رعایت حرب را دیگال بوده و از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ رئیس الورای فرانسه شده و در دوره ریاست وزرائی خود موفق به عوهم زدن معاهده بین درمار پاپ و حکومت فرانسه (معاهده ۱۸۰۴) گردیده حکومت و مذهب را مکلوی از یکدیگر منفک نموده است (۱۸۳۵—۱۹۳۱) کونب در ترد اکشیان و کاولیک های فرانسه بسیار متفو راست.

گلاحت را بسر بلگدار تا ماتفاق به کلیساي Notre Dame (۱) ، برويم و نمازى خوانده شمعی در آجقا با يكديگر روشن نمائيم .

باری احساسات عمومی هنوز در هیجان بود مطبوعات مهمه که لسان حال نهضت ملي بودند در سر مقاله های بسیار بالغ و عمیق فلسفه این جنایت و حشت انگیز را که باطنانه نقوص و اطیان آورده مورد مباحثه قرار داده مشکافی ها میکردند اصل و سرمنشأ واقعی آن جنایت را کشف نمودند علل غیر منقیم ولی مؤثر آن را در مردم اقلاییون که بدون تصاص و جلوگیری منتشر است در سنتی روابط جامعه در تزلزل تربیت اخلاقی دو تسليم شدن بمقتضیات شهوت در دلبختان بعنای و اهواه شخصیت شخیص دادند و چون در تشخیص مرض جامعه متین شدند برای قطع ریشه فساد و بدی لازم شمردند که هرچه زود تو ممکن شود بخرافات و اوهام باطله و نقشه های غیر معکن التحقق و خواهای تعبیر شدنی از قبیل سندیکالیسم (۲) وضع مالیات منعوائد و غیره و غیره پشت پا زده شود چندین روز نامه که از جرائد مهمه هم شعرده میشدند شدت و شیوه جنایات را انمار طبیعی لامذهبی دانسته از این مقدمه چنین تبعیجه میگر فتند که نجات و رستگاری جامعه منوط بآن است که جمیع مردم یکدل و یکجهة صادقانه بذیل دیانت مثبت شده باز رجوع نمایند و راه نجات را همین می دانستند و اس .

۱ — Notre Dame de Paris : کلیساي رسمی شهر پاریس که بکی از هزارین و زیستگترین آثار بنایی گوتیک (gothique) است و در ۱۱۶۳م در زمان هاب اسکندر سوم ولوی هفتم بنای آن شروع شده و در اواسط قرن سیزدهم تمام شده است Notre Dame بکی از شامخ ترین بنایی دست بشری است .

۲ — Syndicalisme : نام خوبی از احزاب افراطی و اشلائی کارگران .

یگشنبه بعد از آن جنایت بتو خلاف عادت جماعت گشیری در گلساها مشاهده شدند، قاضی سالنو که مأمور فحص و تحقیق بود شروع باستطاق افرادی که از طرف شعبه تامینات توقيف شده بودند نمود و در ائار و قرائی جالب توجه اما غلط و غیر صحیحی که کشف گرد سرگم شد، اخباری که از طرف یکی از مخبرین موسوم به مونترمن باو داده شده اندکی قضایا را روشن نموده توجه او را بطريق صواب سوق داده باز و دی فهماید که عامل و مسبب اصلی جنایت کوچه فوتیه از زمرة دزدان، ژون شو، است این بود که کس بجستجوی آرکاد و فیتا فرستاده و هم حکم توقيف پرنس ایستار را صادر نمود دو نفر آزان نظمه در موقعیکه پرنس ایستار از منزل بوشوت که رفته بود چند دانه نارنجک تازه ساز نو طرح در آنجا امانت بگذارد خارج میشد دست بروی نهاده خواستند دستگیرش نمایند چون مقصده آها مستحضر شد سخنده مفصلی نموده از آنها پرسید که آیا اتومبیل میکمی دارند یانه آزانها جواب دادند که اتومبیل در آستانه در حاضر دارند ایستار چون جواب بشنید گفت مطمئن باشید که این تنها چیزی است که من هیخواسته ام و فوراً هردو آزان را در روی پله ها نقش زمین نموده نزد اتومبیل که در انتظار او بار در لود شناخته را شده آنرا زیر اتووسی که در آنند از آنجا میگذشت انداخته خود زمام اتومبیل را بدست گرفته و در مقابل چشم یکدسته مردم وحشت زده دو براه نهاد.

شب همان روز مسیو ژانکور که از جمله صاحبین همان پالیس در هیئت نمایندگان و مأمورین قضاء عدالت محسوب بود نعنزل شوپیل رفت و این در موقعی بود که بوشوت تخم مرغ خامی فرو میداد که آوازش صاف و رسید شود زیرا آن شب میباشدی در تئاتر الدورا دوی ملی (۱)، تصنیف

تازه و تو در آمد خود را له ترجیعش این بود ، در آلمان ندارند مانند این ،
بغواند تُوفیل در منزل نبود بوشوت آنمرد نماینده قانون را با سک پلند نظری
و بی اعتنای مخصوصی که از سادگی لباس پوشیدنش هویتا بود نزد خود
پذیرفت بلی بوشوت ملبس به پیرهای بود و اس . صاحب منصب محترم یاد داشت
های موسیقی آین ملکه گواکوند و مکاتیب غرامی دا که آن مقیمه دلفریب با
نهایت انظم و ترتیب و اكمال دقت در جعبه میز اطاق خواب خود نگاهداری
میکرد ضبط نمود همینکه در کار پرون رفتن بود دولابچه ئی را بنتظر در آورده
ما نهایت بی اعتنای افراد باز نموده آلانی در آن یافت که برای انهدام نصف
شهر پاریس کفایت میمود و ایز یکجفت بال بزرگ سفید در آن دید که نه
جنس آن و نه فایده افرا تهمید بالاخره به بوشوت امر کرد که بزرگ و زدو
ربور خود را تمام نماید و با وجود قریاد و زاریش بمحسن فرستاده شد .

مسیو ساللو مردی بود خستگی ناپذیر و پشت کار دار پس از رسیدگی
باورای مقبوله در منزل بوشوت و هم بمحض علائمی که موئرمن تعین کرده
بود نرعایه موریس داسپارو یوحکم توقيفی صادر نمود که روز چهار شنبه ۲۴ ماه مه (۱)
در ساعت هفت صبح محرمانه و با احتیاط بسیار اجرا شد . سه روز بود که موریس
آرام و قرار نداشت نمیخواهد نمی خورد بکسی عشق نمیورزید مختصراً کلام زندگی
نمیگرد چون بسراغش آمدند هیچ شک و تردیدی در موضوع و ماهیات آن دیدن
صیحانه نداشت و بمحض اینکه چشمش با صاحب منصب پاریس افتاد یکنوع استراحت خاطر
غیر منتظری بجمع حواسش احاطه نمود آرکاد شب گذشته بیامده بود انجا بخواهد ،
موریس از صاحب منصب پاریس خواهش کرد که قدری صبر کند آنگاه بادقت و مواظیبت
نعام ایام پوشیده در بی صاحب منصب روان شده در اتو میل کرایه ئی که مقابل در آن منزل

متوقف بود جاگرفت آرامی بسیار شامل حالت بود که شاید موقعی که دو محبس کونسیرژری (۱) در عقب او بسته شد کمی تغیر یافت، چون در اطاق محبس تنها ماند برای اینکه فضا و هوارا بینند روی میز بالا رفت و گوشه از آسمان کیود را دیده تبعی نمود اما آرامی خاطر و فراغ بالش بدان سبب بود که روحش خسته و حواسش خرف و بیحس بود و سبب دیگر آن بود که دیگر واهمه نی از توقیف شدن نداشت. بدینختی هایش ویرا فیلسوف مای نموده موجب پل نوع حکمت و دانائی عالی شده بود و چنان احساس مینمود که حالت لطف و سیکروحی در روی حلول نموده است نه بسیار از خود راضی بود و نه فوق العد خود را حقیر می‌شمرد وامر خود را بین یدی الله تفویض نموده بود بدون اینکه تصریفات و معاصی خود را مخفی داشته باشد و آنچه بر خودش عیان بود کشان نماید دو عالم ضمیر و وجودان قادر متعال را مخاطب داشته و میگفت که اگر او راه خلاف و عصیان سپرده بدان جهت بوده که میخواسته فرشت گمراحت را بصراط مستقیم هدایت و میجاده خیر و سلامت دلالت نماید بالاخره با صلح و صفا روی بستر کوچک خود آرمیده و برآتحی خواید.

بس از آنکه ساکنین پاریس و مردم ایالات میانه شدند که یکنفر معبد و خجیب زاده نی محبس گردیده اند مبهوت و غمده و مندهش گشته و محق هم بودند زیرا بنابر مندوخت طبیعت و جرائد مهمه که شرح آن فاجعه را هر روز تفصیل می نگاشتند عقیده عمومی چنان منتظر بود که هرج و مرچ طلبان جسور را که از جمیع آنها بوی قتل و حرق میاید واز اعم الشان خبات و شرارت میچکد بعد حکمه جلب شوند نه اینکه مردم صاحب هنر و اصحاب ذوق و ظرف قادر بود

— La Conciergerie — : محبس معروف پاریس که از ضمایم عمارت عدلیه پاریس است و در انقلاب فرانسه هزاران کنایه‌دار و بیکار در آن محبس شده اند و فعلا هم بکی از محبس‌های شهر نز بود است.

جیس و نکال درآیند ، رئیس وزراء و وزیر عدلیه که هیرو تو از همه براین اخبار واقع شد بخش آمده بر کرسی خود که به سر ابوالهول [۱] هائی که کمتر از خود او مهول بودند زینت یافته بود قرار گرفته ساخت بفکر فروخت و در ضمن تفکرات غضب آسوده بلارزه در آمده بر مثال ناپلیون با قلمترانش خود چوب میز شاهانه را میترانشد [۲] چون سالتو که احتصار شده بود از در درامد بقلید لوی چهاردهم [۳] که موقع تشریف ویار یافتن « لوزون [۴] » عصای خود را از پانجه بیرون انداخت رئیس وزراء هم قلمترانش داشت به بخاری پرت نموده با جد و جهد بسیار ضبط نفس نموده با آهنگی خشنماک گفت:

— آیا دیوانه شده اید؟ . . . با آنکه بعد لزوم گفته بودم که بعقیده من این توطئه بک توطئه هرج و مرج طلبانه ضد جامعه است یعنی باطننا و معنا ضد حکومت و ضد جامعه است بعضی انگشتان سندیکالیستی هم در آن حکمگرما بوده است باضافه آنچه لازم بود اراده خود را مخاطر نشان نموده و گفتم که این توطئه دو حدود معین نگاهداشته شود بعد از اینمه توسيه ها حالا در کاربرد چه میکنید؟ آیا بروآید که انتقام هرج و مرج طلبان و آزادیخواهان را بخواهید ، عجبتا آخر شما چه کسانی را برای من بمحیس انداخته اید؟

۱- Sphinx ، حیوان افسانه که بادن قیر و سر انسان و بال عتاب تصویر میشده است و صریان قدیم آرا مظہر آفات تصور میکردند.

۲- در حالات ناپلیون کبیر نوشته اند که از جمله عاداًش این بوده که با قلمترانش میز یا کرسی را که برآن مینشسته میترانشد یا میترانشیده است.

۳- Louis XIV : — لوی چهاردهم با لوی کبیر پسر لوی سیزدهم که در ۱۶۴۸ میلادی متولد شده در ۱۶۴۰ م وفات کرده است و از اعاظم پادشاهان فرانسه و دوره سلطنت

۴- Duc de Lauzun : — از جمله رجال دربار لوی چهاردهم (۱۶۴۳-۱۶۴۲ م)

فوق العاده در حزب کاتولیک مقرب و منزلش محظوظ علمای اعلام است و با او اینکان^(۱) راه و پا دارد مردی که امروز یا فردا ممکن است بعنوان سفارت نزد پاپ گشیل شود تو بقیه میگذیرد میخواهد دفعه بقصد و شصت نفر و گل مجلس دارالشوری و چهل نفر از اعضاء دست راست مجلس شیوخ را ضد و دشمن من نمایند آن هم روز قبل از استیضاح راجع بتامین دیانتی ماشاء الله قصد دارد که میانه مرا با دوستان امروز و دوستان فردایم بهم زنید آیا شما هم مانند این دزول سفیه میخواسته اید علم به قلبانی خود حاصل کنید که مکاتیب معاشقان و مغازلات مورس داسپارویو را ضبط کرده اید؟ اگر مقصودتان حصول این علم بوده که من در این موضوع بشما اطمینان میدهم و بیقین میین بداید که قلبانید تمام پاریس هم میدانند اما ندانید که شمارای اینکار عضو محکمه نشده اید که اتفاقاً شخصی خودتان را از مردم بگشید.

قاضی محمد با آهنگی لرقان و هیجانی بسیار گفت
— سرکار آقای وزیر عدلیه بنده مرد باشرقی هستم.
وزیر به پرسخاش آمده گفت :

— شما یکنفر سفیه دیوانه ئی هستید... یکنفر دهانی خرفی هستید... اینک گوش بدید که هرگاه مورس داسپارویو و مادموازل او شوت در ظرف نیم ساعت رها نشوند مثل آنکه شیشه ئی را بشکند شمارا هم در هم خواهم شکست یا الله بروید!

مسیو رنه داسپارویو بشخصه سراغ پسر به کوئنیری رفت و او را

۱— Vatican، — عمارات پاپ که در روی تپه‌ئی که رومیان قدیم اینکان^(۱) بنا شده و هنارت از یک سلسله کلیسا و متحف و مدارس و قصور و بساتین اسکندر در ازمه مختلف و ماساویهای مختلف ساخته شده است، در اصطلاح وقیکه وانکان یگوئه یعنی «در بار پاپ» یا «حکومت پاپ».

بمنزل معهود کوچه گارانسیو باز آورد : این رهائی موریس یک قسم فتح و ظفری برای او محسوب بوده‌م جا شورت یافته بود که موریس نوجوان با یک قسمی احتیاطی شجاعانه ائی داخل در اقدامات لازمه ائی برای اعاده سلطنت شده و قاضی سالتو^۱ ناموس فران ماسون مخلوق کونپ و اندره^(۲) خواسته است این جوان مرد دلیر را در سلک دزدان و تبه کاران منخرط سازد از جمله مسیو پاتولیک شیش که ظاهراً عقیده اش همین بود ناظمینانی از طرف موریس حرف میزد که شونده خیال میکرد از شخص خودش صحبت میکند علاوه جعلگی بر آن بودند که موریس بس از اههزدن اپدر خود که طریقدار جمهوریت بود خطمشی خود را شاه پرستی جامع و کاملی قرار داده است . اشخاصیکه اطلاعات جامع و کاملی داشتند این توقيف را شیجه انتقام یهودیان میشمردند و مقیداً للتائید می‌گفتند که آخر نه این است که موریس در خدمت یا یهود مشارکیه با لبنان است؛ چندانکه هیئت جوانان کانویلک اجماع نموده در مقابل پنجره‌های منزل قاضی سالتو^۲ که در کوچه گنگو^(۳) روی عمارت ضرایخانه واقع بود ویرا لعن وطن و شماتت کردند .

در خیابان عمارت عدلیه^(۴) یکدسته شاگران مدارس شاخه نخلی که رمزی فتح و انتصار است اموریس اهداء نمودند .

موریس از دیدن منزل پدری که مهد پژوهش بود بر قت آمده با گره زاری خود را نافوش مادر انداخت واقعاً برای آن خانواده آنروز از ایام

۱- Louis André : سرتیپ فرانسوی که در ۱۸۲۸ م متولد شده و در ۱۹۱۳ م مرده است آندره از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ م وزیر جنگ فرانسه بوده و از مقطاران و اعوان کونپ محبو است . بانجیخت کاتولیک ها اورا دوست نمیدارند .

۲- Rue Guénégau : نام کوچه‌ئی در ناحیه ششم شهر پاریس .
Bd du Palais- . — نام خیابانیکه عمارت عدلیه پاریس در آن واقع است .